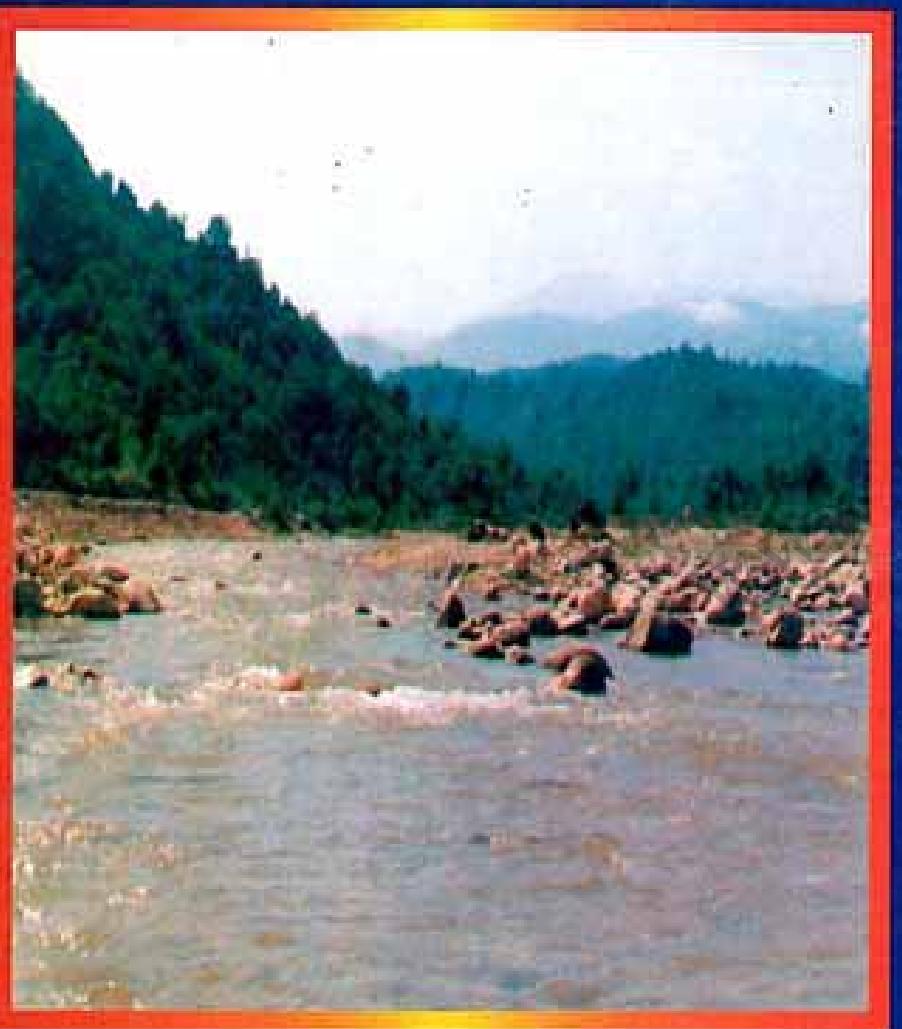


کلرو

منظومه مازندرانی



عکس از: مهرداد بابازاده افغان

حسین بابازاده افغان

«منظومه‌ی مازندرانی»

کلارو

(همراه با اشعار امیری)



تقدیم به :

پیران سخت‌گوش منطقه به خصوص پدر و مادر
نستوه و فدایکارم.

حسین بابانژاد افغان

ناشر : مؤلف

بابانژاد افغان، حسین

کلارو، منظومه‌ی مازندرانی

چاپ : اول بهار ۸۰

حروفچینی : کانون نشر ایران - بابل

لیتوگرافی و چاپ : رضائی بابل

تیراژ : ۳۰۰۰

قیمت : ۷۱۰ تومان

حق چاپ محفوظ است

حروف آوایی (فنتیک) که در این کتاب از آن استفاده شده است به شرح ذیل می باشد .

q	غ ، ق	ā	آ
g	گ	a	ا
v	و	e	ء
y	ی	o	ُ
b	ب	i	ای
p	پ	u	او
t	ت ، ط	ao	آو
h	ه ، هـ	s	س ، ص
d	د	š	ش
r	ر	j	ج
f	ف	č	چ
k	ک	x	خ
l	ل	z	ذ ، ز ، ض ، ظ
m	م	ž	ژ
n	ن	,	ع ، ۵

ه ، کسره و فتحه بیصدا

اولین تجربه فرهنگی خویش را مدیون زحمات بی دریغ یاران موافق و دوستان صادق می باشم .

که هنرمندیشان مکمل این مجموعه گردیده است . و به جاست از آقایان اکبر ، حسن و مهرداد بابانزاد افغان ، عیسیٰ کیانی حاجی ، مهدی اصغرزاده روشن ، محمد ابراهیم شیرافکن و اداره محترم «فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان بابل» تقدیر و تشکر خالصانه ای داشته باشم .

حسین بابانزاد افغان

بجاست که تقدیر و تشکر خالصانه‌ی خویش را به شاعر منظومه «سجو»
جناب آقای عیسی کیانی حاجی تقدیم دارم. جون اثر پر بهارش با
گلوژه‌های عطرآگین خویش، شکوفه‌های ذهن هر خواننده را
می‌شکند.

و چون تلنگور ادیبانه‌ای احساس ملی قلوب را می‌جنبد، تا قریحه‌ی
خاموش ادب دوستان، گام به گام به مقصود دل رهنمون گردد.

خواهان آنم که یاران موافق و خوانندگان خوش ذوقی که اثر نه چندان
قابل را پیش رو دارند و مرور می‌کنند، جهد کنند به گویش مازندرانی
، آثاری به جای گذارند، تا عاشقان زبان مازندرانی، از این کلام شیرین
، اوقات هنری خویش را مفید و مفرح سپری کنند.

به امید آن روز
حسین بابانژاد افغان

مقدمه:

به نام سبز گستر معانی و گلفام کننده هر مکانی، به نام دادار بیدار که یار یار است
و غمخوار دلدار.

پروردگاری که گیسوان نقره گین رودخانه‌های حوری و ش را ملجم طلب نهاد و
امن طرب، ایزدی که مازندران را جان جهان کرد و روابخش هرروان. منظومه
کلارو را همراه با اشعار «امیری» تقدیم می‌دارم.

هر چند برای اولین تجربه فرهنگی به زبان مازندرانی جای نقد بسیار است. اما کلام
دلجوی گویش محلی، دل می‌رباید و قریحه می‌گشاید. بر آن شدم که کتاب
کلارو را به شکرانه‌ی نعمت حق تعالی «کلارو»، که این گوهر همیشه رخسان را
به ما ارزانی داشت.

و به پاس سخت کوشی کشاورزان (دشتی، بینج کر) و پیران و بزرگان منطقه و
زنده شدن واژگان محلی مازندرانی تألیف نمودم بدان امید که از کم و کاستی آن
بهلیل و با دید بزرگوارانه تان، عیویش را بگذارید.

کلارو

تا جایی که این دو رود «کلارو، تررو» در منطقه (هردرو) زیر مرتع «رزین» اول زمینهای زراعی کشان بالای دیوا به هم ملحق می شوند که از این منطقه، نام رودخانه «کلارو» را به خود می گیرند.

کلارو، از روستای دیوا شروع می شود زمینهای زراعی روستائیان را سیراب می کند تا روستای بائیکلا، که به حق کشاورزان منطقه سخت به شیره جانش وابسته آنده. و بعد از پیمودن مسیر طولانی و پر پیچ و خم سرانجام همگام با رود بابل (بابلرود) چون جرעה شیرینی در کام دریای مازندران می آمد.

«محمد ابوالحیم شیوفنکن»

رودخانه ای است دائمی که از ارتفاعات جنگلی جنوب منطقه بند پی سرچشمeh می گیرد که شعب اصلیش دو رود بزرگ به نامهای «کلارو، تررو» می باشد.

سرچشمeh رود «تررو» منطقه جنگلی «اوزم» می باشد که در مسیرش شعبه های بزرگ و کوچک که از نواحی مرتفع اطراف به دره های وابسته می ریزند با این رود آمیخته شده و به سمت شمال سرازیر می شوند.

- رود کلارو: از دو شاخه مهم تشکیل می گردد که سرچشمeh شاخه اول، زیر جنگل «شیش میربند» به نام «دزاو» و شاخه دوم که خود به دو شعبه اصلی، یکی از مرتع جنگلی «پک کار» و دیگری از قسمتهای فوچانی مرتع جنگلی «خشنو» سرچشمeh می گیرد.

که در مسیرشان، آبهای جاری دره های بزرگ و کوچک به این دو رود افروده می شوند.

www.tabarestan.info
تبستان

بیکن
شیخ زید
پریز
پریز
پریز
پریز
پریز
پریز
پریز

Xôdâ yâ tô nume jâ kômmô âqâz
خدا یا ته نوم جا کمه آغاز
Tô var zar zammô , kô mbrâz o niyâz
ته ور زار زمه ، کمه راز و نیاز

Tâ yâri hakoni in bi sôdârô
تایاری هکنی این بی صدار
Vangô Vâ kônnô še ô jân ô x ô dâr ô
ونگو وا کنه شه جان خدار

Dôle dard rô gômô ruxô nôye jâ
دل درد رگمه رو خنه‌ی جا
Kôlâruye fôdâ, me darde dôvâ
کلاروی فدا، مه درد دوا

Madôme čôš te gisôye jâ massô
مردم چش ته گیسه‌ی جامسه
Pičâ Pilôc te mi , dassô bedassô
پیچا پیلچ ته می دسه به دسه

۱- خداوندان، من با نام تو آغاز می کنم و با زار و ناله با تو راز و نیاز دارم .

۲- تا این بی نوا را یاری دهی که فقط از تو مدد می جوید .

۳- درد دل خودم را با رودخانه (کلاهروود) می گوییم، جانم فدای این رودخانه که دوای درد من است .

۴- چشمان مردم (کشاورز) به گیسوان پر پیچ و تاب تو مست می باشد .

^۱ - کلارو : از دو واژه «کلا» و «رو» که «کلا» به معنی جا و مکان و «رو» رود می باشد ، رودخانه

Te durô ver hamô daštiye xassô
تله دور ور همه دشتی خسته
xô nô bôsâtô nô rassô bô rassô^۱
خنه بساتنه رسنه به رسنه^۱

xô dâ te jâ 'amârô šâd hak ô rd ô
خدا ته جا امار شاد هکرده
Te var čan tâ mahal ' âbâd hakôrdô
ته ورچن تام محل آباد هکرده

Te râssô 'uye pe diyâ čôxârô
ته راس اوی په دیما چه خوار
Dôlud bâre mahal , xôš te kenârô
دولبار محل، چش ته کنار

Sar burâ bâ burâ o môqrîkalâ
سر بورا بورا او مقریکلا
Yôzôr kônni miune lamsu kôlâ
گذر کنی میون لمسو کلا

- ۱- در اطراف تو کشاورزان خسته تن ، ردیف به ردیف خانه ساختند .
- ۲- خداوند با وجود تو ماراشادمان نمود و در اطراف تو چندین روستا آباد کرده است .
- ۳- روستای دیوا در مسیر حرکت تو چه خوب و زیبا قرار گرفته و روستای دولت روذبار هم چه خوش و خرم در جوار تو جای گرفت .
- ۴- (کلاهروود) از سر بورا و بورا و مقریکلا و از میان روستای لمسو کلامی گذرد .

^۱ - رسنه به رسنه : ردیف به ردیف .

^۲ - دیما : نام روستایی است در بند پی غربی دیوا

^۳ - دولبار : دولت روذبار، نام روستایی نزدیک دیوا .

Kārdikōlāye dašti čōxōšālō کارديکولي داشتی، چه خشاله

Sōfā dašte kbnāre sekōčālō صفا داشت کنار فکچاله

Xale mahal te jā xōšhāl o xandun خاله محال تجا خشحال و خندون

تە او آمە ايمۇن و سىلەئە نۇن ؟ Te 'u am& 'imun o pilgye nun ?

خواهه ته گوش بخونه رسماً مید

Te n̄vazōš bavvō har dard re malhem ته نوازش، بوه هر در در ملجم

گەمە قەدەمیە دەردى ئەندازىلار

Xassō tanō dur , qburytē bōlārō خسنه تانو دور، قبرهت بلاره

۱- مردم کشاورز «کاردیکلا» چقدر خوشحال و شاد می باشند، و در شالیزار «فکچال» (مومن آباد) نشاط و شادمانی وجود دارد.

۲- مردم محلات (مردم) زیادی با وجود تو خوشحال و خندان هستند و به آب گواه، ته ایمان دارند حتاً نکهه و حده دست نشانه و فرقه قوت مدام است.

۳- رسم و سنت مردم را می خواهم در گوشت بخوانم ، تانوازش تو دوا و مرهم هر داده و نجح شود.

۴- درد و رنج مردم قدیمی را می گوییم، که جسمشان همیشه خسته بود ولی پر غیرت که فدای غیرشان گردید.

Tā bay kōlā šunb bayrubane 'u تا يكلا شونه بيروبن او

Miune b6zru p6 kil6ye b6zru میون بزرپه کیله ی بزرو

داشتی خش روپه او گینه^۱ ته جا Daštiye xə šru pə 'u ginə te jā

شونتاش دشت ، سبز رو گینه ته جا Šuntaše dašt , sabzō ru ginē te jā

داشت پترویہ سبز و کنار سبز Dašte petrpe sabz o karko nār sabz

سَفِيدْ طور و گِنار پِمَه جَار سَبز

sangōru pe te jā num baytā nōšun نشون سَتَا جانوم ته رویه

Pārikōlā hassē te 'uye madyun پاریکلا هسے تے اوی مادون

۱- بند «بیرو» که یکی از شعبه های توست تا روستای بائیکلا (شهید آباد) جریان دارد و بند «بیزو» شعبه‌ی دیگر تو به شکل نهر بیزد گک به روستای بیزو در کشیده می شود.

۲- شالیکاران روستای خشرو دپی از تو آب می گیرند و دشت‌های روستای شانی تراش سر سیزی و نشاط خود را از ته قرض می‌گردند.

۳-شالیزار روستاهای پیتروپی و کرکنار با وجود تو سبز و خرم می باشد . و روستای سفید طور و محیط هم جوارش «پمہ جاری» با وجود تو سبز و شاد می باشند .

۴- روستای «سنگرودبی» نامش را از تو عاریت گرفت . و محل «پاریکلا» مفروض تو می باشد.

^۱- پیله: حاشیه و دامن یا سرتا سری را برگردانند و در آن چیزی جای دهند.

- پیله نون: کنایه از وجود قوت و روزی که همیشه در دسترس باشد.

سیاست و اقتصاد

۱- گینه: گیرنہ، می گیرد.

۲ - بیتا : گفت.

آتی^۱ خوامه بوم^۲ دشته درد
وشون روزگار همیشه سرد
آتی از شه مخلیه کمه روایت
قدیم شوینشت^۳ ر کمه حکایت
اتی کمه درد دل با کلارو
آتی تعریف کمه و نه بک و بو
گمه قدیم محرم نالش^۴
عزاداری کردنے ینه ناخشن^۵

۱- در این منظومه کمی از درد و رنج شالیکاران می گوییم، کشاورزان که همیشه روزگار، سخت و دشوار زندگی می کنند.

۲- کمی از روستای خودمان «المسو کلاه غربی» سخن می گوییم و درباره شب نشینی دوره‌ی گذشته صحبت می کنم.

۳- گاهی درد دل را با رودخانه‌ی کلاهرود می گوییم و گاهی هم از طراوت و بوی خوش این رودخانه صحبت می کنم.

۴- درباره عزاداری مردم قدیم می گوییم که از غم و مصائب اهل بیت رسول (ص) نالان و غمزده اند.

^۱- آتی: مقداری

^۲- بوم: بگوییم

^۳- شوینشت: شب نشینی

^۴- نالش: ناله کردن

^۵- ناخشن: ناخوش

sohböt kemmō šbkāre qadimun r 6
Talb bazu'an višbye miun r6
صحبت کمه شکار قدیمون ر
تله بزوئن، ویشه^۱ میون ر

Ati sune 'amiri zammō näl6
Amir pāzevāri me seläl6
آتی^۲ سون^۳ امیری زمه ناله
امیر پازواری مه سلاله

čan tā dar re gbmō mō sare višb
h6 zārun dār 'un j6 dāynbñb riš6
چن تا دار ر گمه مه سر ویشه
هزارون دار، اونجه، داینه ریشه

Keli zann6 parand6 , vāšāre sar
nōvaz6š kbn6b b6lb6l b6hare var
کلی زنه پرنده، و اشار سر
نوازش کنه بلبل بهار ور
۱- درباره شکار و شکارچیان قدیمی و همچنین دام گذاشتن ستی در میان جنگل می گوییم
۲- گاهی به روش «امیری» زار و ناله می کنم، که آفریننده این سبک، امیر پازواری
برگزیده و الگوی من است.

۳- «در قسمت دیگر شعرم» اسمی میوه جات را در میان جنگل می گوییم زیرا، انواع
میوه «درخت میوه» در دل جنگل رشد و نمو کرده است.

۴- پرندگان آشیانه خود را روی درخت و اشار می سازند و بلبل در فصل بهار نغمه
سرایی می کند.

^۱- ویشه: بیشه، جنگل.

^۲- اتی: کمی، مقداری.

^۳- سون: بسون، بسان، مانند، مثل.

گمَه سوتِ صفائی مازرون ر

کمه وَصْم ، این بهشت‌بی نشون ر

Kōmmb̄ sute sōfāye māzōrun rō

Kōmm̄ vasm 'in beheštē binōšun rō

خدا دوَنَه صفا در اصفهون

ولی وِنوجَهَ مازندرُون

Xōdā dunnō sōfā dar esfōhunō

Vali ve nuččē' e māzōndōrunō

خدا دوَنَه مازندرُون بهشتَه

آسمون جایتَه بِنَه بهشتَه

Xadā dunnō māzōndōrun beheštō

'āsōmun jā baytō bōnō beheštō

Hadō fdayme tā jevunun badunen

Tō'mume farde māzōrun badunen

هدف دائمه تا جوْتُون بَدُونِن

تمُوم فردِ مازرُون بَدُونِن

۱- صفا و شادابی مازندران را می گوییم . و این سرزمنی بهشتی را که در ایران بی همتا است و صفت می کنم .

۲- خداوند گواه است که همگی با نشاط و خندان کنار هم زندگی می کردند و اصفهان «با آن زیبائیش شاگرد زیبایی مازندران است .

۳- (به خدا قسم) خداوند می داند که مازندران مثل بهشت می باشد . و این قطعه زمین را (مازندران) از بهشت جدا کرده و بر سطح کره زمین گذاشت .

۴- هدف از تنظیم منظمه من این است که جوانان و دیگر مردم «از سنت و رسم» بدانند .

Kōlāru xāhuni jā kašōnō ruš

کلارو خواهونی جا کشته روش

Mahlō mahlō tajbōnō kōnnō sōruš

محله محله تجنه کنه سیروش

Xōdā dunnō hamō dōl massa xandun

خدا دونه همه دل مسا خندون

Pi'uri kōrdōnō rasmō qadimun

پوری کردنه رسم قدیمون

Gad gadi kōrdō kōčik xurdikōrdō

گ، گدیکرده، کچیک خوردي کرده

Sarm o hayā vōšun re biye pardō

شرم و حیا، و شون ریشه پرده

Esa gad o kōčiki burdō kōnār

اساگدا کچیکی بُورده کنار

Su'āl bizi če kōnni jānō bōrār ?

سئوال بیزی چه کنی جان برار؟

۱- کلا رو با نیروی عشق و عاشقی در جریان است که جوانان و دیگر مردم «از سنت و رسم» بدانند .

۲- خداوند گواه است که همگی با نشاط و خندان کنار هم زندگی می کردند و رسم و آداب را کاملاً حفظ می کردند .

۳- بزرگان ، بزرگواری می کردند و کوچک ها به اقتضای سن به بزرگان احترام می کردند و بین بزرگان و کوچکترها پرده حیا و شرم وجود داشت .

۴- این سالها حیا و شرم بین بزرگان و کوچکترها کنار رفته است و فراموش شده است .

آرہ مازرونی تو بـا صـایـی
گـد و خـورـدـی رـفـهـمـنـی خـدـایـی

آـمـه مـازـنـدـرـون مـرـدـم پـرـکـار
امـیرـالـمـوـمـنـین وـشـوـنـه يـارـاـ

اـگـرـ من نـازـمـه لـمـسـوـ کـلاـجـاـ
وـنـه گـدـ شـهـ جـاـ کـچـیـکـ شـهـ سـرـجاـ

وـنـه جـوـنـ هـلـاـ فـهـمـنـه بـدـیـ
وـنـه پـیـرـونـ هـلـاـ دـایـتـهـ گـدـیـ

- ۱-اما شما مازندرانیها همه محترم و خوش برخورید. و بزرگی و کوچکی رادر کمی کنید.
- ۲-مردم مازندران همه کاری و فعال می باشند و امیرالمؤمنان علی (ع) یار و یاور آنهاست.
- ۳-اگر به مردم لمسو کلا می نازم - بخاطر اینست که بزرگ و کوچکش جایگاه خودشان را حفظ می کنند.

۴-اگر درباره محل لمسو کلا صحبت می کنم به خاطر اینست که پیرانش نزد فرزندان و جوانان احترام دارند و جوانان این روستا هنوز معرفت و شناخت و جوانمردی دارند و بدی را می فهمند.

qalōm das baytōmō bāše dōle su
Hēkāybt kōmmō 'az mardōme lamsu

قلم دس بـیـتـمـهـ بـاشـهـ دـلـ سـوـ
حـکـایـتـ کـمـهـ اـزـ مـرـدـمـ لـمـسـوـ

Lamsu , ruxbōnō o višbye kōnār
xalō salhā hassō vō baytō qōrār

لـمـسـوـ ، رـوـخـنـهـ وـوـیـشـهـ کـنـارـ
خـلـهـ سـالـهـاـ هـسـهـ وـیـتـهـ قـرـارـ

Zōbas lam vōne dōlō dastō vōjud
vōne vasōt lōvār zu'ō xale zud

زـبـسـ لـمـ وـنـهـ دـلـهـ دـاشـتـهـ وـجـوـدـ
وـنـهـ وـسـطـ لـوـارـ زـوـئـهـ خـلـهـ زـوـدـ

'ati gōtōnō 'avvōl dayye lamōs u
Vali me čōš 'az 'in gap nōxbōnō 'u

آـتـیـ گـتـیـهـ اوـلـ دـیـهـ لـمـهـ سـوـ
ولـیـ مـهـ چـشـ اـزـ اـیـنـ گـپـ تـخـینـهـ اوـ

۱-قلم را به دست گرفتم و با نور دلم، از مردم لمسو کلا (غربی) حکایت می کنم.

۲-روستای لمسو کلا غربی کنار رودخانه «کلاهروود» و جنگل زیبا قرار دارد که قدمت آن بسیار زیاد می باشد.

۳-از بس بوته های خاردار در این روستا وجود داشت، و این روستا بخاطر مجاورت با رودخانه در مسیر هجوم سیلاب بوده است و گل و لای نهفته شده سبب رشد و نمو این خارها می شدند. «وجه تسمیه لمسو کلا: لم در این محل می خزید یا روی زمین حرکت می کرد».

۴-بعضی ها معتقدند که نمد کوبان در این محل زندگی می کردند ولی من هیچ اعتقادی به سخن ندارم «چون تحقیقات نشان داده است که نمد کوبی در این محل زندگی نکرده است»

'ame mahlō gōzōr kōnnō kōlāru

'u gištōnō zanān bā dase 'aftu

'aftu sar gitōnō 'ōmunō sōre

čā'i zunō xōrdōnōn o kare

Kōlāru te jā višārō 'amō čōš

Te dōlby māhi nōhārō xōrōš

tābōssun ke bunō gōdā kōcikun

hamō kafōnōnō 'uliy miun

آمه محله گذر کنه کلازو

او گیشته^۱ زنان بادس آفتو

آفتو سر گینه امونه سیره

چائی زونه خردنه نون و گره

کلازو ته جا ویشار آمه چش

ته دله ماهی نهار خوش

تابسون که بونه گدا کچیکون

همه کفته اولی میون

۱- بالای روستایمان رودخانه ی کلاهروود می باشد . و زنان روستا در قدیم با استفاده از ظرف مسی از آنجا آب بر می داشتند .

۲- ظرف آب را بر سر می گذاشتند و به خانه می آوردن و چای دم می کردند همراه بان و کره محلی می خوردند .

۳- ای کلاهروود ، دیدگاه ما با وجود توییاست . و ماهیانی که دور تو زندگی می کنند غذای ما هستند .

۴- زمانی که فصل گرما می آید بزرگان و کوچکترها در جایی که آب عمیق تر است ، شنا می کنند .

^۱- گل : در اینجا به معنی بسته شدن ، از کار افتادن .^۲- مزد .^۳- داینه : دارد .^۴- تیکا : پرنده توکا .sō māhe tābōssun kal bunō hammum
kōlāru mōz nayne o na'unō tōmum

Mōhal le ru bō qeblō višō dāyōb

Miune višō sad gul rišō dāyōb

Hamō fasle xōdā visō bōhārō

Tikā bōnō o bōbōl sare dārō

Kōnōs o valikā , hali , 'andōlōk

vōne dōlō 'ōssa ' bnār o gušōk

۱- حمام محل در سه ماه تابستان خاموش است و کار نمی کند . زیرا مردم برای استحمام به رودخانه کلاهروود می روند و شنا می کنند .

۲- سمت جنوب محل که رو به قبله می باشد جنگل سرسیزی وجود دارد و در این جنگل گلهای فراوانی رشد و نمو می کنند .

۳- تمام فصل سال که خداوند آفریده است جنگل بهاری است ، پرنده توکا روی زمین و پرنده بلبل روی درخت جلوه خوبی به جنگل می دهند .

۴- در جنگل میوه هایی چون ، از گیل ، ولیک ، آلوچه سبز ، انلک . و در آن درخت انار وحشی و قارچ وجود دارد .

^۱- گل : در اینجا به معنی بسته شدن ، از کار افتادن .^۲- مزد .^۳- داینه : دارد .^۴- تیکا : پرنده توکا .^۱- گیشته : بر می داشتند «آب» .

Zōmōssun ke bunō das girmi tōfōng

Hamō jāye višō vōšōmi fōšōng

'Ati tikā 'ati 'ayyārō zammi

'Ati rōzine jā mičkā tō zammi

Čōrāq sutkō dassā turō dayye duš

Yōvāš višō šimi tikā bine huš

Sangō rig jam kōrdōmi ruz hamō tā

Šū bā ham šimi šōkār rāssā fōlkā

مسون که بونه دس گیرمی تفنگ

مه جای وشه و شیمی فشنگ

تی تیکا آتی ایا رزَمَی

آتی رزِنْجَا میچکار رزَمَی

چراغ سوتکه دستا توره دیه دوش

یواش وشه شیمی تیکا بینه هوش

سنگ رویگ جم کردمی روز همه تا

شو با هم شیمی شکار راسا فلکا

۱- زمانی که فصل زمستان فرامی رسد، با تفنگ به جنگل می رویم و برای شکار از هر طرف صدای تیر شنیده می شود.

۲- گاهی پرنده‌ی توکا و گاهی ایما راشکار می کنیم و هنگامی هم با تیرکمان لاستیکی گنجشکها راشکار می کنیم.

۳- چراغ زنبوری به دست می گرفتیم و تبره «کول پشتی» را به دوش خود می گذاشتیم و آرام به جنگل می رفتیم. «درشب» زیرا پرنده‌گان توکا بهوش بودند و بیدار می شدند.

۴- روز همگی ریگهای مورد نیاز برای شکار و استفاده از تیرکمان لاستیکی را جمع می کردیم و همان شب تا جنگل فلکا برای شکار می رفتیم.

Xōrdim o 'umāl o zar budā fōlkā خردیم و اومال و زَرْبَدا فلکا

rōzin bō das šinō zunbōnō tikā رزین به دس شینه، زونته تیکا

Parande pōr binō 'az sār o mičkā پرنده پرینه از سار و میچکا

'Ayyā pōstōl , tirōng o siu o tikā آیا، پشتل، تیرنگ و سیویکا

Jujaq o sangōtōk , zika zōqāli جوچاق و سنگ تک، زیکا زِغالی

Dār kōtōn , šōkrūnā kutōr čamōli دارکتن، شِکُر و ما کوتیرچملی

Ziyāk o čālxōsā 'ayy āye xōrzā زیاک و چالخسا ایای خرزا*

'okōrk o šōsmilā , hōnāyi tikā اوکرکا ششمیلا، خایی تیکا

۱- اسامی مناطق جنگلی عبارتند از: فلکا، خردیم، اومال و زربید که بزرگان و کوچکترها با در دست داشتن تیرکمان لاستیکی به آنجا می رفتدند و توکاشکار می کردند.

۲- پرنده‌گان زیادی در جنگل زندگی می کردند از جمله: سار، گنجشک، ایما، چکاوک، قرقاول. توکا سیاه

۳- جوچاق، سنگ تک، سینه سرخ، زغالی، دارکوب، نوعی دیگر از سار، کبوتر وحشی

۴- زیاک، چال خسبک، ایما خرزا، اوکرک، ششمیل و توکاه بال حنایی.

۱- زیاک: پرنده‌ای بزرگتر از توکا، که رنگ پر بدنش سیاه و رنگ پر بالش سفید می باشد.

۲- ایما خرزا: پرنده‌ای شبیه به ایما و کوچکتر از آن، دارای منقاری کوتاه که به واسطه شباهت به ایما، مشهور به خواهرزاده ایما است.

'Ati bōnō sar 'ati dāre mōjik

'Ati čuk čuk 'ati kōrdōnō jik jik

Qadimi talō zunō rāssō šu 'ār

Ayyā katō sarušt biye talō mār

ōsā xāmō bavvōm talō či biyō

'Ayy ā gir višō muzōkōti biyō

'Asbe dōme jā sātōmi talō tā

dōmressō bāftōmi kanōf naxejā

آتی بنه سر آتی دار مجیک

آتی چوک چوک آتی کردن جیک جیک

قدیمی تله زونه راسه شوار

ایا گئه سروشت بیه تله مار

اسا خوامه بوم تله چی بیه

ایا گیر ویشه، موزکتی بیه

اسب دمجا ساتمی تله تا

دمرس بافتمنی کنف نخ جا

۱- این پرندگان بعضی ها روی نوک درخت و بعضی ها روی زمین زندگی می کردند. بعضی صدای چوک چوک (توکا) و بعضی صدای جیک جیک (گنجشک) می دادند.

۲- بزرگترها ای محل در جنگل «مسیری که آب زمین را مرتبط می کرد» تله سنتی می گذاشتند تله پایی پرندگان چون ایا را غافلگیر می کرد. این دام وقتی عمل می کرد ایا در دام اسیر می شد.

۳- الان می خواهم بگویم که تله چیست و آن منطقه که ایا خیز بود، نامش را موزیکتی گویند.

۴- با دم اسب نخ اصلی تله را می ساختیم و قسمت پائینی نخ اصلی تله را با رشته بافته شده از کنف درست می کردیم.

Dōmrese sar 'eštōmi kōčik simōk
bōqlum o miybōk pič dāštōnō miyyk

'Attā sare miybōk dāštō meykdar
Sare digōr re simōke talō mār

'ōnare šišrō kōrdōmi talō mār
dō vare talō rō kōrdōmi pičār

talō rō rōg dāmi nōmāštarō sar
Guzangu par zunō 'invar o 'unvar

۱- در لای قسمت پائین نخ تاب داده یک تکه چوب کوچک آماده شده (سیمک) قرار می دادیم و میک را (تاری از دم اسب) که اصل کار در دام را به عهده داشت توسط چوب قوس داده ای که دو سرش را در زمین فرو می کردیم و طرف دیگر را با چوبی حدود ۱۰ سانت که تار (میک) یک طرفش دور آن چند پیچ خورده بود نگهداری میشد.

۲- یک سر میک را چوب میکدار نگه می داشت سر دیگر را سیمک دام نگهداری می کرد.

۳- با ترکه ای درخت انار اسباب اصلی دام (تله مار) را درست می کردیم، و دو طرف دام را با شاخه های درخت انار و شاخه های آقطی می بستیم، تا پرندگان فقط در مسیر دام عبور کنند.

۴- زمان غروب دام را آماده می کردیم (روی هم سوار و آماده می کردیم) در غروب که هوا (رو به سیاهی می رود) سوکها جایجا می شوند و نشانه ای خوبی برای شکار چی می باشد.

۱- اشتمی : می گذاشتم.

۲- سیمک : تکه چوب نازک که لای دمرس قرار می گرفت.

۳- بقلم : ترکه ای که دارای حالت قوس گیرنده ای که دو سرش را در زمین فرو می کنند.

Hāssuk hāssuk 'unjō jā šimi kōnār
hamō xaf bimi kōnārō 'ōnārō dar

هاسوک هاسوک، انجه جاشیمی کنار
همه خف^۱ یمی کنار انار دار

Māh dakōtō šudōlō bimi mōxbōr
talōye jā 'ōnō bāl bāle čōmōr

ماه دکته شودلے یمی مخبر^۲
تله ی جا انه بال بال چمر

Ayyā dakōtbu tōlāvāngō talō
Yā šāl gitō vōrō , yā jussō dalō

ایاد کبو تلاونگ تله
یا شال گیته ور، یا جوسه دله

Vali 'al ān tōfōng bōmu'ō bāzār
Kōnār burdō talō tā o talō mār

ولی آلان تفگ بمئه بازار
کنار بُردہ تله تا و تله مار

۱- می گویم فدای کلاهروند و برادرش سجرو (سجادروند) می شوم.

۱- آن موقع یواش از کنار دام جدا می شدیم و زیر درختان انار آن محوطه قایم می شدیم.

۲- شب مهتابی گوش به زنگ بودیم که از دام صدای به هم خوردن بال پرنده می آید.

۳- در دام سحرگاه اگر ایایی اسیر می شد، خوراک شغال یا موش خرمایی می شد.

۴- ولی این زمان تله و اسباب ساختن آن کنار رفت و بجایش تفگ به بازار آمد.

۱- خف : مخفی شدن ، خم شدن برای قایم شدن .

۲- مخبر : متوجه بودن ، گوش به زنگ بودن .

'ōsā gōmō kōlāruye bōlārō
اسا گمه^۱ کلا روی بلاره

Qarib bōrār sōjruye bōlārō
غريب برار، سجروي^۲ بلاره

Siu 'abre bōrmō kuhe sarunō
سیو ابر برمه کوه سرون

Vōshune hasri dimō māzōrunō
وشون حسری دیم مازرون

sinō su kōnnō 'u sang o šōne sar
سینه سو کنه او سنگ و شن سر

vōne tan zaxmiy o bijānō pōykar
ونه تن زخمی و بی حال پیکر

hamō sāle xōdā vōdāynō harkōt
همه سال خدا و داینه حرکت

xōda hōdā 'amārō xōr o barkōt
خدنا هدا آماره خر و برکت

۱- می گویم فدای کلاهروند و برادرش سجرو (سجادروند) می شوم.

۲- ابر سیاه بر بالای کوه در حال گریستن است که اشکش سوی مازندران سرازیر است.

۳- آب ، روی سنگ و شن به صورت سینه خیز حرکت می کند . در حالیکه تنش

زخمی و خستگی بر جانش نشسته است .

۴- این رودخانه تمام مدت سال در حال جریان می باشد به قربان خداوند شویم که

این برکت را به ما هدیه کرده است .

۱- گمه : می گویم .

۲- سجرو : رودخانه دائمی است که در منطقه بند پی شرقی جریان دارد .

kəlāru te zəlale 'uye gōrō گلارو ته زلال اوی
 Te šuye dim bašōs mahtuye gōrō گرته شوی دیم بشس مهتوی

kōlāru te čamōrō čō guš nōvazō	کلارو ته چور چه گوش نواز
Te ruš bakōši 'u mōrō niyāzō	ته روش بکشی او میره نیاز

شوشو وقتى تە او بئیوروشىن
دەس، جا داز و چەراغ بىال گەن

M̄balli čantā čantā šinb šbkār
sab6d p6r k6rd6n6 asl6f o kafxār
مِحَلَّى چَنْ تا چَنْ تا شَيْهَ شَكَار
سَبَدْ بَ كَ دَنْهَ أَسْلَفَ وَ كَفَ خَمَار

۱- ای رودخانه کلاهروود به قربان آب زلال و صاف تو ، و به قربان ماه صورت شسته
ای که در تو می درخشد .

۲- ای کلاهروود صدایت به گوشها نوازش می دهد و بدان که آب در حال حرکت تو را نیازمند .

۳- زمانیکه شبها آب روشن و زلال می شد و مردم با دستی داز و دستی دیگر چراغ زنبوری ماهی می گرفتند.

۴- رستاییها چند نفر (گروهی) شبها به شکار می‌رفتند و سبد‌ها را پر از ماهیهای سلف و کف خوار می‌کردند.

Kōlāruye baš̄s6 māhi māh6 **کلاروی ششہ ماہی، ماه**

Pure bōne 'uli jul mōsle čahō بورين اولي' جول مثل چاه

Kōlāru gitōmi māhi bā kōrfā کارو، گتم، مام، ساکرفا

Sangō čar māhi , kafxār , qāze'lālā سنگ چر ماهی ، کف خوار قاز لالا

Te kamōr 'ati gōšād 'ati tangō ته کمر اتی گشاد اتی تنگ

Te kilə gārdbhñb 'asyuye sangb ته کلہ گاردنہ اسیوی سانگ

Ništ binō šotore sange ru bōru نیشت بنو شت سنگ رو برو

valdarzōn rō dōm dānō miune 'u

۱- ماهی شسته شده کلاهروود مثل ماه زیبا است . و آب منطقه‌ی (بوربن) عمیق
مانند چاه می‌باشد .

۲- در کلاهروود ماهیها را با دام توری که می ساختیم شکار می کردیم . و انواع ماهی چون کفور - سنگ چر یا سنگ سرو قزل آلا صید می شد .

۳- در مسیرت که می رویم جایی کم عرض و جایی عریض می شوی و جریان آب
نه آسانهای، آبراهه حکت در مس آورده.

۴- صیاد به روی منطقه‌ای معروف به شتر سنگ (که نزدیک روستای سربورا می‌باشد) ممکن است با قلاب ماهی می‌گرفت. یعنی قلاب را میان آب می‌انداخت.

^۱ - اولی : حائیکہ آپ عمیق یاشد و شنا کر دن راحت یاشد .

Mähi badibu valdarzöne 'ajik
Dam be dam ömu zu valdarzön rö tik

ماهی ولدرزن رِبِنْ تِر کشیه
چوپَمَه زود اوی بن فروشیه

'In gödör kaśinö lalörö bälä
Mähi katö xördönbö mähi pölä

'Are amö köläru čix öjirö
Tümume mantöqö vöne 'ajirö

۱- زمانیکه ماهی کرم خاکی روی قلاپ رامی دید خیلی زود قلاپ رانوک می زد.
۲- و زمانیکه قلاپ رامی گرفت به عمق آب می کشید و چوب پنهه ای که روی آب قرار داشت به زیر آب می رفت (در اینصورت صید کننده می فهمید که ماهی قلاپ را گرفت).

۳- و در این زمان صیاد «نی» که نخ و قلاپ به آن وصل می شد رابه سمت بالا می کشید و قلاپ در دهان ماهی گیر می کرد و با صید این ماهی نهار پلو و ماهی می خوردند.

۴- بله ، کلاهروود بسیار مفید و خوب است ، زیرا ، تمام مناطقی را که در حاشیه اش قرار دارند وامدار اویند .

^۱ - اره : آره ، بله .

Ati gödör kö bunö kufre ne'möt
Xöda re qar ginö 'az kare 'ummöt

'U bunö kam köläru re ginö qam
Zamin rö čöše jä 'u denö nam nam

Köläru möhröbun daštiye yarö
vöne täbössune 'u biqörarö

döö nöynö ve daštiye qam bavine
Daštiye zahm re bi malham bavine

۱- بعضی اوقات که مردم نعمت پروردگار را فراموش می کنند خداوند از اعمال مردم قهر و غضب می گیرد.

۲- آب رودخانه کم می شود و کلامروود برای مردم غمیدیده می گردد و با اشک چشمان خویش مزارع کشاورزان را آبیاری می کند .

۳- کلامروود دلسوز و مهربان و یاور کشاورزان می باشد . اما آبش در هنگام تابستان می قراری می کند .

۴- کلامروود دوست ندارد غم و اشک چشمان کشاورزان را مشاهده کند و زخمنان را بی مرحم بینند .

^۱ - قر : قهر .

^۲ - دنه : می دهد .

یتیم چشم حسری^۱ ربوینه
وشون کم و کسری ربوینه

Yatim^b čbše hasri re havin^bVbšun^b kam o kasri re havin^b

'Are , 'ame kblāru xale xārō

Daštiye dōl vñesse bunþpārō

Bbhār ke rasōn dašti šun^b dašt

kblāruye dōlþye 'u xale mašt

آره، آمه کلارو خله خاره
دشتی دل ونسه بونه پاره

بهار که رسنه دشتی شونه دشت
کلاروی دله ای او خله مشت^۲

ورز و تیجار و دیکل کنه دشتی
بنج کسری بونه ته اوی پشتی

Varz o timjār o dōkel kbn̄n̄ daštī

binjōkari bun^b te 'uye pōšti

1- تا اینکه اشک چشم یتیمان را بیند و کم و کاستی آنان را مشاهده کند.

2- بله کلاهرود ما خیلی خوب است برای این است که دل کشاورزان برایش بی قرار و شیدا می شود.

3- زمانیکه فصل بهار فرامی رسد ، کشاورز به شالیزار می رود . و در این هنگام رود خانه ای کلاهرود پر از آب می باشد .

4- شالیکار ، خزانه ای برنج و شخم اول و دوم را می زند و می داند که با آب کلاهرود باید شالیکاری کند .

^۱- حسری : اشک .^۲- مشت : پر ، مملو .

Kblāruye kbn̄are vā čb xārō

Tabōssun^b šu fek kbn̄ni bñhārō

Vbne kbn̄are tōskā sabzō čangōl

Vbne čbm̄bre jā mas bun^b belbel

Kblāru te 'uye jā dāymī vñjud

Daštī o dašt tōrō kbn̄n̄bō sōjud

Čanne mñzō kbn̄n̄ dar senne piri

Tabōri baxunni sun^b amiri

کلاروی کنار «وا» چه خواره

تابسون شوفک کنی بهاره

ونه کنار تسكا سبز چنگل

ونه چور جامس^b بونه بیبل

کلارو ته اوی جا دایمی وجود

دشتی و دشت تیره کننه سیجود

چنه میزه کنه در سین پیری

طبری بخونی سون امیری

۱- باد و نسیمی که در حاشیه ای رو دخانه می وزد چقدر خوب می باشد زیرا در شب تابستان این نسیم خنک آدم را به یاد بهار می اندازد .

۲- درختان تو سکا که کنار رو دخانه قد برافراشتند چقدر سبز و باطرافت می باشند و صدای کلاهرود است که بلبان را مست و مدهوش می کند .

۳- ای رو دخانه ای کلامرود ، آب زلال تو هستی ما را تشکیل می دهد و به خاطر این است که شالیزار و کشاورزها در مقابلت سجده می روند .

۴- به سبک و سیاق امیر پازواری به زبان مازندرانی می خوانم . سبکی که شنیدنش در سن پیری بسیار خوشایند و گوش نواز و دلنواز است .

تە گوش خومە همه دشتنى درد

و شون^۱ رنگ رو هميشە زرد

تە جا خامە ھدى پيغوم خىدارە

دشتى ، دشت رۇنىنه خىشك و پارە

اگر تە جائزىمە خىلە چونە

باور دايىمە تە جا غىم چارە بونە

خىلە حرفها دايىمە تە گوش بخونىم

خىلە دوس دايىمە تە كىنار بموئىم

۱- و در گوشهايت درد دل كشاورزان رامى خوانم ، آنهايىكە در رنج و سختى
رنگ صورتشان به زردى مى گرايد .

۲- از تو مى خواهم پيغام براى خدا بيرى ، كە كارى كند كشاورز ، شالىزارش را
هېچ وقت خشك نىيند .

۳- اي كلاهرود ، اگر مى يىنى با تو پر حرفى نمى كنم به اين خاطرا است كە باور
دارم غمها و دردهاتوسط تو درمان مى شود .

۴- خيلى حرفها هست كە مى خواهم برايت بگويم ، و خيلى علاقە مندم كە در
كىنارت بىمان و درد دل كنم .

^۱- و شون : ايشان .

- رنگ رو : رنگ رخسار .

Te jāne jā amārō kafōnō jan تە جان جا آمار كېفىه جان

Te 'uye pašti dašti dāynō 'amān تە اوى پشتى دشتى داینە امان

'Alān gōmō zōmōssun čanne xārō آلان گىمە زمىسون چىن خوار

Šuništ burdōn mardōme kār o bārō شو نىشت بۇردن مردم كار و بار

zōmōssun te dōrāzō gisbye dā زمىسون تە دراز گىسىمە يدا

Te šu gadō bōlōnnō šuye fōdā تۇشۇ گىد ، بىلۇن شوى فدا

Šinō mehmuni šu šu direxōnō شىنه مەھمۇنى شوشۇ دىرىخە

dōrōssi gap zunō , xannō kōrdōnō درىسى گپ زۇنە ، خەنە كىردىنە

۱- با جان تو ، پىكىرمان جان گرفته است . و با آب روان تو كشاورز ، در امان و
آسايش است .

۲- حالا مى گويم كە زمىستان چقدر خوشائىنە است ، مەھمانى شبانە دل مشغولى مردم
منطقە ماست .

۳- اي زمىستان بە قربان گىسوان دراز و سياه تو (شب) مى گردم . شبهایت طولانى
است . بە قربان شبهایي درازت .

۴- شبها بە عنوان شب نشىنى بە خانە ئى هەمدىگەر مى رفتند و تانىمە هاي شب مى
نشىستند صحبت مى كردىن و مى خەندىدىند .

Mardi gōtō zōnā čā'ī nazikb ?

Šabčarō bādunb yā bōštōzikb ?

مردی گیته زنا، چائی نزیک؟

شب چره، با دونه یا بشت زیک؟

Māzōrun pōrō 'az nārōnj o limu

pōrtōqāl o narōngi quj o 'ālu

مازرون پر از نارنج و لیمو

پرتقال و نارنگی قوج و آلو

پشمالي، انگира، به و سوتلى

تابغ دونه، انار و سبه و هلتى

آغوز و فرمونسى، خسرايى انجيل'

توسرخا تيردونه، زمبل به زمبل

۱- در این هنگام شوهر به همسرش می گفت، چایی آماده است. تنقلات و خوراکی شبانه سوهان عسلی است یا بادونه (از روغن و برنج و شکر) می باشد.

۲- در مازندران میوه جات بسیار است از نارنج، لیمو، پرتقال، نارنگی، قوج و آلو.

۳- هلو، انگور، به، نوعی گوجه سبز، داغ داغان، انار، سیب و گوجه سبز.

۴- گرد و خرمالو، انجير خسرايى، دارايى، توت زنبيل به زنبيل (فراوان).

^۱- خسرايى انجيل : نوعی انجير به رنگ قهقهه ای سیر و بزرگ .

'in xōrdni hamb čan rangā čan num

Xōdā ruzi hōda mardbme mazlum

این خوردنی همه چن رنگا چن نوم

خیدا روزی هدا مردم مظلوم

'Are bōrār zōmbssun sard o sārb

šuništ burden , bōdun didāre yārb

آره برار زمستون سرد و سار

شونیشت بُردن بدون ، دیدار یار

Zōmōssunb ke bunb dašti o čappun

Hassbōnb čas be rā šubiye mehmun

زمستون که بونه دشتی و چپون

هشنه چش به راشوییه مهمون

Mehmuni 'ame var xale rōvajb

šab čarō bōštōzikb yā kumājb

مهمنوی امه و رخیله رواج

شب چره بشت زیک یا کماج

۱- این میوه ها هر کدام انواع و اقسام و رنگهای متفاوت دارند که خداوند به مردم مظلوم این منطقه روزی و برکت عنایت کردند.

۲- بله، برادر، فصل زمستان بسیار سرد می باشد. شب نشینی برای مردم، ملاقات کردن با دوستان و یاران است.

۳- در فصل زمستان کشاورزان و دامداران (چوپانان) شبهه انتظار می کشند تا برایشان میهمان برسد.

۴- در منطقه ما میهمانی بسیار رایج است و شب چره، سوهان عسلی یا کماج (مخلوطی از شیر، شکر، آرد گندم تخم مرغ) می باشد.

xədā dunnə zəməssun bā səfā'6 خدا دُونه زمسن با صفائه

Varfō šakōr varfō ruze qbzā'6

Qadbm qadbm kblaru kbnnb pāru

Вѣсѧ varfe dѣлб kбnnб hasnу

Kšlāje bōnō sar ništ biyō tikā | Kšlāje bōnō sar ništ biyō tikā

hōnō rō tik zuō tā bayre qōzā

Nadummbi čn ybssn varf qar hakfordb

գիտական և մասնավոր համարժեք պարունակությունը պահպանվում է ՀՀ Կառավարության կողմէ

۱- سوگند به خداوند، که زمستان هم صفا و شادابی دارد. روزهای برفی با مخلوط بفروشک، غذای خوشمزه و زیبایی از تهیه می‌کند.

۲- در ایام برفی رودخانه کلاهروود دم به دم برف را پارو می کند. و در میان برف سد شنا می کند.

۳- در روزهای برفی جاهای کمی از زمین که برف نبود پرنده توکا می‌نشست و زمین را نه کسری زد تا غذا به دست ساورد.

۴- نمی دانم چرا برف هم کم می بارد انگار قهر کرده است. تصور می کنی که
زمستان قدیم مرده است.

Babā o gadnанб ništ binб хбнб

Maslō gbtbnō xbrdbnō bādunō

Zəməssun hamə jam binə kələb var

Gap o gþlar kþrdþnþ sar o hamsar

Təfā kōrdōnō läqōrōguye jā

X̄brd̄b̄b̄ p̄br̄ o m̄r̄ , rikā o kijā

Šir badi gannōm re dānbōnō bōrō

'un gōdōr kō iam binō dirō sōrō

۱- بدر بزرگ و مادر بزرگ در خانه می نشستند و برای نوه ها سرگم مسئله طرح

می، که دند در حالکه مشغول خوردن بادونه هم بودند.

۲- زمستان که می شد همه افراد خانواده دور تا دور اجاق گلی که با زغال و چوب اطاق را گرم می کردند و نشستند و یا هم سخن می گفتند.

۳- گاو لاغر را که ماندنش به صرفه نبود می کشتند و گوشتیش را به صورت درازا
می بدلند و ده، کمه آتش هم گذاشتند و بعد از ملتها خشک کردند و شام و سالات

تردی و خوشمزگی می گرفت که این شبها پدر و مادر و پسر و دختر می خوردند.
۴- گندم نسه رس، رازمانیکه شب نشست: رس، رفتند ب باز: رس ک دند، رس خود، دند.

'alān šab nōšini bi rang o buğ
Bōrār zā nōšnāsōnō vō 'amu'6

آلان ، شب نشینی بی رنگ و بوئه
بِزار زا نِشنايَّـتـه وِ عمـوـئـه

Pa'izō māh 'arusi dāštō rōvāj
bōxōr bōxōr biyō hōlvā o kumāj

پیزماه عروستی داشته رواج
بِخـر بـخـر بـیـه جـلـوا و كـمـاج

čarx šagōrdō duš'ōssā ōtu bō das
bālā mahlōye ja'ōmunō las las

چـرـخـ شـاـگـرـدـ دـوـشـ ، اـسـتاـ اـتـوـ بـهـ دـسـ
بـالـاـ محلـهـیـ جـاـ اـمـونـهـ لـسـ لـسـ

Sōvā'i tāriki dar rō zu'6 dar
Maš jōlāl 'amu rō dimi dame dar

صـيوـائـيـ تـاريـكـيـ دـرـ رـزـوـئـهـ دـرـ
مـشـ جـلـالـ عـموـرـ دـيمـيـ دـمـ دـرـ

۱- این زمانه میهمانی شبانه هم کم رنگ شده است . برادرزاده عمومی خویش را نمی شناسد .

۲- در فصل پائیز عروسی خیلی رواج داشت . حلوا و کماج بسیار فراوان بود و همه مشغول خوردن این شیرینی جات می شدند .

۳- خیاط محله ، چرخ خیاطی را به دوش شاگردش می گذاشت . و اتوی آهنی را به دست و از بالای محله یواش یواش راه می افتاد تا به منزل صاحب عروسی می رسید .

۴- صبح که هنوز هوا تاریکی خودش را کاملاً از دست نداده بود زنگ دروازه را می زد و دم در مشهدی جلال خیاط پیر و کهنه کار محل مشاهده می شد .

'ame mār tōn tōn lalut rō kōrdō jam
sōmbar rō 'u kōrdō , su rō kōrdō kam

آمه مار تین تین لالوت رِ کرده جم
سمبار^۱ رِ او کرده سو رِ کرده کم

Dō tā sō ruz vōne čarx biyō pōrkār
Lif o paš kisō dutō du'aj o šōlvar

د تا سه روز ونه چرخ بیه پر کار
لیف و پش کیسه دو تا ، دُواج و شلوار

'arusiye qadim pōrrōsm o rōsum
darō kam bunō vōne su bunō tum

عروستی قديم ، پررسم و رسم
در کم بونه ونه سُو بونه توم

Jāze čōmōr bō jāye kallō vangō
Farmun jāye 'usār dāmāde čangō

جاز چـمـرـ بـهـ جـاـيـ کـلـهـ وـنـگـ
فرـمـونـ جـاـيـ اـوسـارـ ، دـامـادـ چـنـگـ

۱- مادرم با سرعت لحاف را جمع می کرد . و سماور را پر از آب و شعله اش را کم می کرد .

۲- خیاط دو تا سه روز ، سخت با چرخ کار می کرد ، انواع لوازم مورد نیاز را از جمله؛ لیف ، کیسه حمام و لحاف و شلوار می دوخت .

۳- در قدیم ، عروسی رسم و حرمت خاصی داشت . ولی کم کم این آداب و سنن در حال بی رنگ شدن است .

۴- به جای صدای ستی که در عروسی شادمانی می کردند - صدای جاز آمده است . و به جای اینکه در دست داماد افسار اسب باشد . فرمان اتومبیل قرار می گیرد .

^۱ - سـمـبـارـ : سـماـورـ .

'ame muzbəkəti čanne qbšang⁶
vənə dəleye gəl rangābārang⁶

امه موزِکتى چنه قشنگه
ونه دله ي گل رنگابارنگه

Sabzə dassə kuhə 'ame rubəru
Məsəle ,beheştə vənə sar -o- ru

سبر دسه کوه امه رویرو
مثال بهشت و نه سرورو

Gölməm gələmə varf 'enə ēb xārəb
Fek kənni muzbəkəti pamməjärəb

گلم گلم ورف انه چه خوار
فک کنی موزِکتى پنه جار

Həvə xārun šumi dimə čakbəsar
Rad bumi tā pələb sar yā vənəvar

هوا خوارون شومی دیم چاکسر
رد بومی تاپل سریا و نه ور

- ۱- موزیکتی خیلی زیباست و در آن گلهای رنگارنگ و متنوع می روید.
- ۲- موزیکتی مانند کوهی سبز پوش رویروی محل ما جلوه می دهد ، نمای آن چون بهشتی زیباست .
- ۳- بارش گله های برف در موزیکتی چقدر زیبا به نظر می رسد ، تصور می شود که موزیکتی یک مزرعه پنبه می باشد .
- ۴- برای تفریح کردن تا چاکسر محل می رویم و از روی پل چوبی یا از کنار پل داخل آب می گذریم.

⁶- گلم گلم : gelem gelem : بارش گله های برف .

Bə jaye təstələk tanbək zanun⁶
Bərek bə jaye səmə'e zanun⁶

به جای تشت لاك تنبك زنون
برِك^۱ به جای سماء زنون

Saləvat o səlām o 'esme rasul
'arusiye qadim rə kordə maqbul

صلوات و سلام و اسم رسول
عروسي قديم رکرده مقبول

Masire kələru sar sabzə vişə
vənə dərəb gələm bəsənəb şişə

مسير کلارو سرسبز ويشه
ونه دار گلام بسون شيشه

'ame vişbye num muzbəkətiy'6
vənə səfə 'ən ār dəre təti'6

آمه ويشه نوم موزِکتىي
ونه صفا انصار دار تيتى

- ۱- به جای ساز دستی که با تشت می زند تنبک جانشین شده است . و به جای رقص سنتی زنان مسن ، جوانان رقص اروپایی یا غربی را یاد گرفتند .
- ۲- فرستادن صلوات و سلام و نام رسول اکرم (ص) ، عروسی قدیم را مورد قبول می کرد .
- ۳- جنگل سر سبز در مسیر کلاهرود قرار دارد و برگ درختانش چون شيشه صاف و شفاف است .
- ۴- نام جنگل ما موزیکتی می باشد که شکوفائی انار وحشی به آن صفاتی خاصی می دهد .

¹- برک : رقص اروپایی .

tappb rō lu šumi tāvne taxti
'amesse 'āddiб nōdāynb saxti

تپه رلو شومى تاونه تختى
آمىسته عادىيە نداینە سختى

B6lb6l vaxti xunnb hōvā b6hār6
muzb6k6ti sare pā sabz6zār6

بلل وقتى خوتە هوا بهار
موزكى سرپا سبزه زار

V6nb sizzb b6dar č6 d6l v6šā6
Kahuk o s6rk6 mard6me qbzā6

ونە سىزە بىدرچە دل وشائە
كەھوک و سىركە مىردم غذاشە

Dassb dassb mard6m bā zan o vačun
N6hār rō xbunb6 taxtiye miyun

دسته دسته مىردم بازن و وچون
نهار رخىنە تختى مىيون

١- تپه (موزيكتى) راطى مى كىيم تا به نوڭ آن (جاي تخت) مى رويم، براي ما
بالا رفتن از تپه خيلى راحت است زира به آن عادت كردىم.

٢- زمانىكە صدای بلل مى آيد بدان كە بهار فرا رسیده است و در اين موقع
موزيكتى، سبز پوش مى شود.

٣- سيزده بدر در موزيكتى چقدر خوشابند و دلگشا است و غذاي مردم در اين روز
كاھو و سرکە مى باشد.

٤- مردم دسته دسته با عيال خود در روز سيزده بدر نهار را ميان تختى موزيكتى مى خورند.

J6vun o gad bad'az zuhr k6nn6n6 kā
Tabbāzi k6n6n6 tā nōvāstar yā

'are muzb6k6ti sabz o kamunb
'ame tab kāk6run v6ne miyunb

Har č6 bavv6m d6rssi sabz6zār6
V6ne badi'6n bavv6n čanne xār6

'ax6re z6mōssun fasle b6hār6
Daštiye d6l daštesse biq6rār6

جون و گدتى از ظهر كىننە كا

تب بازى كىننە تانواشتريا

آره موزكى ، سبز و كمان

آمه تب كاكرۇن و نە مىيون

هرچە بىم درىستى سبزه زار

ونە بىدىئەن بىتون چە خوار

آخر زمىتون فصل بهار

دشىتى دل داشتىسى يېرىار

٤- بعد از ظهر جوان و بزرگ تا غروب توب بازى مى كىند.

٢- بله ، موزيكتى تپه اي سر سبز و كمانى شكل است قله آن زمين مسطوحى مى باشد
كه زمين فوتمال ماست .

٣- هر چە از سر سبزى آن صحبت كىنم تمام شدنى نىست شنوندە باید ، بىند تا
شادابى و سرسبزى آن را تحسين كند.

٤- بعد از فصل زمىتون ، فصل بهار فرا مى رسد ، دل شالىكاران و شالىزار براي
شالىكار يېرىارى مى كند.

bôl o gôrvâz o dâz rô ginôñô das
Kilô sar šunôñô hamôtâ las las

Kilô rô kônnene šunene sare'u
Sar'uye num hassô 'ame kôlâru

Kôlâru ba'utômô ame vôjudô
Dâyôme xôdâ dar hale sôjudô

Zamin rô kel kôrdôñô sar 'uye jâ
Gu pônu kel kôrdô bâjet o vôrzâ

گو پنوجیری بیه کار دشوار
شوکم خوبینه ، زود شینه سر کار

جت ازال رکرده آماده هر شو
کرده ورزه تیمار ودائه او

تلاونگ سری شینه سر کار
دشت رکل کردنه اول بهار

آلان تیلر دره هسته خوار مال
هر روز ، آتا گیری رزنه ازال

۱- کار شخم زدن با گاو و گاو آهن کار سختی بود . شبها کم می خوابید تا صبح
زودتر در سر کارش حضور یابد .

۲- خیش و چوبی که به خیش وصل می شد تا به گردن گاو حمایل شود را شب
هنگام آماده می کرد . و ورز (گاونر) را تیمار می کرد و غذای کافی و آب به آن
می داد تا برای شخم زدن قدرت داشته باشد .

۳- خروس خوان (سحرگاه) به سر کار می رفتد ، اول فصل بهار زمان شخم زدن زمین بود .

۴- الان تیلر روی کار آمد که وسیله بسیار خوبی است که یکروزه می توان یک
هکتار زمین را شخم زد .

۱- بیل و داز را به دست می گیرند ، همگی یواش یواش به سر آب می روند .
۲- نهر آب را تا سر آب آماده می کنند ، و نام سرآب ما کلاهرود است .

۳- گفته بودم که هستی ما مدیسون کلاهرود است . آنکه همیشه روزگار در حال
سجده رفتن می باشد .

۴- شالیزار را با استفاده از آب سر آب شخم می زدند ، فردی که کارش شخم زدن
با گاو بود با استفاده از خیش سنتی زمین را شخم می زد .

^۱ - کیله : نهر و جوی آب برای شالیزار .

Dašti rässö kilö šunönbö 'u sar

Hič kas vištöör 'u rö navöre še var

Dasse miräb , möhalle kilö därbö

Sar'u biärdöñ sar miräbe kärö

'ame sar miräbö 'amdöqä'amu

Miun sen däynö hassö xale xöšru

Šuxi kar mardiyö döhätü mardö

Ve xär fahmönö binjö kare dardö

دشتی ، راس کیله شوننه او سر

هیچ کس ویشتر او ر نوره شه ور

دَسْ میراب ، مِحَلَّ کیله دار

سَرْ او بیارِدن سر میراب کار

آمِه سر میراب آمدقا اعمو

میون سین داینه ، هسه خیله خشرو

شوخی کر ، مردیمه ، دهاتی مرد

و خار فهمنه بینج کر درد

۱- کشاورزان از مسیر نهر آب به سر آب می رفتد تا اینکه آب تقسیم شده را کسی
کم و زیاد نکند .۲- مقسم آب داخلی موظف است آب شالیزاری چندین شالیکار را تقسیم کند و
کسی که از سر آب ، آب می آورد ، به آن سر میرآب می گویند .

۳- سر میراب منطقه ما عموماً حمد آقا می باشد میان سال دارد و خیلی خوشرو است .

۴- مرد شوخ و ساده و بی ریای روستایی است و درد و رنج شالیکاران را خوب می
فهمد .

Varzö zannönbö önbö dököle kär

Tim rö pājönböñ xāxörun o mär

Har ruz döbär tim rö zannönbö garmu

Sar rö palem kōnnönbä pitöpatu

Bad'az dökel , daströ kōnnönbö pör 'u

Timjäresse mōšammä ginönbä ču

Röme dölb ginönbö 'anjili šiš

'avvel 'iyaynönbö miune sörpiš

۱- شخم اول زده می شود نوبت شخم دوم می رسد . مادر و دخترانش شلتونک را
پاک می کنند .۲- هر روز دو مرتبه شلتونک را که برای جوانه زدن آماده می کند ، آب گرم می
زنند . و برای گرمادان و زودتر جوانه زدن روی آن را پتوهای کهنه و پلم می گذارند .۳- بعد از این که شخم دوم زده شد شالیزار را پراز آب می کند ، و برای خزانه
شلتونک پلاستیک می خرند و چوب می گیرند .۴- درون خرابه جنگل (درختان انبوه و بوته های خاردار وجود دارد) شاخه های بلند
مخصوص انگلی را جمع آوری می کنند و به میان حیاط خانه می آورند .

'ōsā kō sāt hakōrdōnō sō timjār
šiš rō tōlere sar , tim vōne sarbār

اسا که سات هکردن شه تیمجار
شیش ریلر سر ، تیم ونه سرباز

karkarō zannōnō timjāre dōlō
'ati šiša 'ati kārōnnō lalō

کر کره زننه تیمجار دله
آتی شیشا آتی کارننه آله

Mōšammā jā ginō lalgye bālā
Dōvar rō gōl kōnnōnō našuye vā

مشما جا گینه آله بala
دورو ر گل کننه نشوی وا

Qadimi hōvā'I timjār kōr dōnō
Tim rō yax gitō yā mičkā xōrdōnō

قدیمی هوائی تیمجار کردن
تیم ریخ گیته یا میچکا خردنه

۱- زمانیکه خزانه برج را آماده کردن ، چوبها را روی تیلر می گذراند و شلتوك
جوانه زده را روی چوب ها قرار می دهند .

۲- خزانه شلتوك را با استفاده از (کر کره) که با چوب و یک تخته ساخته می شود
برای تسطیح ، صاف می کنند دو طرف خزانه را به عرض با شاخه های چوب یا نی به
شکل کمانی قرار می دهند .

۳- روی نی را پلاستیک یکسره می گذارند تا کل خزانه را زیر پوشش بگیرد و دو
طرف پلاستیک که به زمین مرتبط است را با گل می پوشانند تا هوای بیرون و باد وارد نشود .

۴- ولی در قدیم خزانه را بدون پلاستیک و سر پناه درست می کردن که شلتوك
جوانه زده را گنجشک می خورد یا سرما می گرفت و فاسد می شد .

čan ruz bamunōsbu tīm bōyye nōšā
Sō kel rō zunō luš rō vōne hōmrā

چن روز بمو نسبو تیم بیه نشا
سه کل ر زونه لوش رونه همرا

Zamine marzō banni baybu tōmum
Sā'ōt 'ešanō tā navve ruz šum

زمین مرز بنی ییو تموم
ساعت اشانه تانوه روز شوم

Fōrdā jam kōrdōnō kāy yōr o komōk
Attā ruz kan ninō zamine kalōk

فردا جم کردن کایر و کمک
اتاروز ، گنینه زمین گلک

Zamin vaqtī bōnōšā baybo hamō
Mardōm pušinō binj bōnōšā jōmō

زمین وقتی پنشا ییو همه
مردم پوشینه بینج پنشا جمه

۱- چند روز مانده به اینکه این جوانه شلتوك به حد نشاء برسد - شخم سوم را می
زدند و برای تسطیح شالیزار از یک وسیله ی تخت کننده که به صورت یدک به تیلر
می بستند (لوش) استفاده می کردن .

۲- زمانیکه مرز بندی زمین یا کرت بندی تمام می شد ، قرآن نگاه می کردن یا برج
می دیدند تا روز نشاء ، بدیمن نباشد .

۳- اگر روز مبارکی می بود فردا آن روز از دیگران کمک می گرفتند تا یک
روزه بتوانند کار نشاء را تمام کنند .

۴- زمانیکه شالیکار ، نشاکاریش تمام می شد همگی لباس سفید می پوشیدند (رسمی
بود که بعد از نشاء با پیراهن سفید نشان می دادند که شادمان و خرسندند) .

Zamāne vōjin biyō b'ad e nōšā زمان و جین بیشه بعد نشا
 Sage vāš rō gitōnā čur o čōkā سگ واش ریگیتا چور و چکا

Zamin rō kud o sam zunō fōrāvun زمین ری کود و سم زونه فراون
 Sabzō kōrm o sāqō xār binōdāqun سبز کرم و ساقه خوار، بینه داغون

Dō māh tā sō māh kašinō entzār دماه تاسه ماه کشینه انتظار
 Ke pa'iz bō'y'e binj bavve zard o zār که پئیز بیشه بینج بوه زرد زار

dār nāštbon šinō piše 'āhōngōr دره ناشتبون شینه پیش آهنگر
 Xarō darō šir 'āqā sātā safōr خار دره، شیرآقا ساتا صفر

۱- روی دسته‌ی داس پول خرد یک ریالی یا دو ریالی می‌زدند، بجای واشری که از نفوذ میخ در دسته‌ی چوبی داس جلوگیری می‌کرد. آستین پیراهن پاره را به عنوان (بالکشن) درست می‌کردند که بتواند محافظتی برای دست از میچ دست تا بازو باشد.

۲- ضرب المثلی هم برای داس هست که می‌گفتند، پیرمردی است کوژ پشت که دندانهای پشت به پشت دارد.

۳- واقعاً شالیکاری کار سخت و دشوار است (اینجا کشاورزی مجازاً به علاقه کل از جزء آمده یعنی شالیکاری) بی خود نیست که اسم محصول آن برنج (به رنج) می‌باشد.

۴- کشاورزان در گرمای تابستان فقط زمان چاشت می‌توانستند در جای سایه چای بنوشند.

Pile xurdzunō darō dassōye kaš پیل خرد زونه دره دسته‌ی کش
 Pārō pirane 'ussi biyō balkaš پاره پیرن اوسی بیشه بالکش

Darō pirō mardi biyō qunjō pōšt دره، پیرمردی بیشه قونچ پشت
 pirō mardi dannun dāštō pōštō pōšt پیرمردی دنون داشته پشت پشت

kōšāvarzi kare saxt o bōranjō کشاورزی کار سخت و به رنج
 Bi xōd niyb vōne mahsul bōrōnjo بی خد نیمه و نه محصول برج

Tābōssune dōlō 'ōftābe garmā تابستان دله افتاب گرما
 Fōqat čā'I rō xōrdōnō sāyō ja فقط چائی ر خردنه سایه جا

۱- روی دسته‌ی داس پول خرد یک ریالی یا دو ریالی می‌زدند، بجای واشری که از نفوذ میخ در دسته‌ی چوبی داس جلوگیری می‌کرد. آستین پیراهن پاره را به عنوان (بالکشن) درست می‌کردند که بتواند محافظتی برای دست از میچ دست تا بازو باشد.

۲- ضرب المثلی هم برای داس هست که می‌گفتند، پیرمردی است کوژ پشت که دندانهای پشت به پشت دارد.

۳- واقعاً شالیکاری کار سخت و دشوار است (اینجا کشاورزی مجازاً به علاقه کل از جزء آمده یعنی شالیکاری) بی خود نیست که اسم محصول آن برنج (به رنج) می‌باشد.

۴- کشاورزان در گرمای تابستان فقط زمان چاشت می‌توانستند در جای سایه چای بنوشند.

'āft āb te zu'ō kallō rō rā kōrdō
Dašti garmāye dōlō nōšā kōrdō

فتاب ته زوشه کله را کرده
دشتی گرمای دله نشا کرده

Hōvā 'ay xār biyō zemunō nōšā
'attā tannir , taš biyō p'izmā

هوا ای خار بیه زمون نشا
آتا تنیر ، تش بیه ، پشیز ما

Dašti te tane garmāye bōlārō
Te garmō dōhunne vāye bōlārō

دشتی ته تن گرمای بسلاره
ته گرم دهون وای بسلاره

Te pārō piran , dašti , čanne xār
'āftāb zannō pārō pirane jā rō

ته پاره پیرن ، دشتی ، چنه خوار
افتاب زنه پاره پیرن جار

۱- زمان صبح که آفتاب طلوع می کرد در هوای گرم و سوزان شالیکار در شالیزاری مشغول نشاء کردن بود.

۲- باز می توان گفت که زمان نشاکاری هوا بهتر بود ، اما زمان دروی برنج هوا مثل یک تنور آتشین گرم بود.

۳- ای شالیکار به قربان حرارت بدنت در زمان کار بشوم ، به فدای سخنان گرمی که از دهنت بر می آید .

۴- ای شالیکار ، پراهن پاره ای که در تنت می باشد چقدر خوب و نیکو است - زیباتر آنجاست که آفتاب پوست بدنت را بر اثر پارگی پراهنت می سوزاند .

^۱ - تیسا په لینگ : پای برنه .

Te til baxrdō ling ōftābe zardi
Te kōdum dardō bavvōm pōr dardi

ته تیل بخرده لینگ افتاب زردي
ته کدوم درد بوم ، پر دردي

Tōlāvangō sari šun i sarekār
Parndō bāxōtō tu buni višār

تلاونگ سری شونی سرکار
پرندہ باخت ته بونی ویشار

Tōler zanni sōvā'i tā nōmāštar
'āftāb bunō xassō tu nakbōnni qar

تلر زنی صوایی تانماستر
افتاب بونه خسته ، ته نکنی فر

Hōva tārik o susuye sōtārō
Tisā pe ling sōre šuni čō zārō

هوا تاریک و سوسوی ستاره
تیسا په لینگ ^۱ سیره شونی چه زار

- ۱- پای تو را گل زرد می کند و باعث درد پایت می شود انگار به واسطه پایت آفتاب زرد شده است . کدام درد تو را بگوییم در حالیکه غرق درد و رنجی .
- ۲- وقت خروسخوان به سرکار می روی ، آن زمان که پرندگان در خوابند تو ییدار میشوی .
- ۳- با تیلر از صبح تا غروب مشغول کار کردنی ، خورشید از این همه کار خسته می شود ، غروب می کند ، اما تو خسته نمی شوی .
- ۴- زمانیکه هوا تاریک می شود و ستاره چشمک می زند با پای برنه به خانه می روی چقدر دردناک و رنج آور است .

Te jānō tan čō xassō o nōxārō

Bōčā pōlā o pannir te nōhārō

Xalō ruz tōnāri jā bakōši dōrd

Te dōl xun o te āhō hamīšō sard

تە جانِ تن چە خستە و نخوار

بچاپلا و پنیر تە نهار

خۆلە روز تىارى جابكشى درد

تە دل خون و تە آه هميشە سرد

هادشتى خدا هكە تە عرق

هرمۇ بىوه بشورە سىيورق

صوى نماز رخوتى انى دىيا

لغنت كىنى اوون شيطون بى حىا

darō rō das gini xōdāye 'umid

Xōdāye jā xāni navāši numid

Darō dušā nun o čā'i sabōd maşt

'ati jar šunbōnō 'ati bi sar daşt

Qadime zan o mard saxti badinō

Xale sāl bi'ō kō xōši nadinō

'u qahti biō 'bmu hōkōtō sāl

Bing nayyō binō vōšnā mardōm o māl

۱- کە خدايا ، امروز بە اميد تو داس بر دست گرفتم تا کار درو را آغاز كنم ، از تو
مى خواهيم هيج مسلماني را ناميد نكى .

۲- داس را بىر دوش مى گذارند ، و چاشت را داخل سبد ، بعضىها سرزمىن
كشاورزى «جر» و بعضى (بى سر دشت) مى روند .

۳- مردم قديم خيلى دشوارى و سختى ديدند و خيلى سالها بود رنگ خوشى را
ندىدندو نچشىدند .

۴- خشكالى مى آمد و كشاورزان بى محصول مى ماندند . شالى نمى شد ، مردم و
چهارپايان گرسنه مى ماندند .

۱- اي كشاورز ، بدن نازىنت هميشە خستە و نالان است ، برج سرد و پنير نهار توست .

۲- چە روزهایي گذشت كە از تىهايى رنج و درد كشيدى ، دل خونين داري و آه
سرد از نهادت بىر مى آيد .

۳- اي شالىكار خدا يارى كند كە عرق تو سيلاب شود و صفحە تاريک ندامت و
دشوارى را از بىن بېرىد .

۴- نماز صحىح را مى خوانى و از خانه يرونى مى آيى ، و شيطان بى شرم را لغنت مى فرستى .

Kasu čang gitōnō binj tāsiye ruz

čōš binjō tim šiyō hasri dāštā suz

کسو چنگ گیته بینج تاشی روز

چش بینج تیم شیه حسری داشتا سوز

Kasu čang rō 'eštōnō 'ālōme sar

Nōsfō in 'ālōme sar nōsf rō 'unvar

کسو چنگ راشتینه آلم سر

نصف این آلم سر نصف را سور

Dō ruz daybu 'ōftāb xōšk biyō kasu

Vannōssōnō kar dassō, čōš 'ōmu su

دروز دیبو افتتاب ، خشک بیه کسو

وئینه کردسه ، چش امو سو

Kar dassō rō 'etōnō lāvane lā

Duš gitōnō dem dānō kare bālā

کردسه راشتینه لاون لا

دوش گیته ، دم دانه کربالا

۱- یک نفر شالیهای خشکیده را تند تند می بست ، و شخص دیگر آن را روی درو کشته می خور و چشمشان سوزش می گرفت .

۲- چنگ درو کرده شالی را روی ساقه بریده شده می گذشتند برای اینکه روی ساقه ها محکم شود تا خشک گردد شالی بسته شده را نصف روی یک ساقه نصف دیگر را روی ساقه ای دیگر قرار می دادند .

۳- اگر دو روز این شالی درو شده تو آفتاب می ماند خشک می شد ، کشاورز این چنگ هایی که درو کرده و روی ساقه ها جا داده را هر ده تا یا پانزده تا جمع می کرد و با هم به صورت یک دسته بزرگ می بست این موقع چشم شالیکار روشن می شد .

۴- دسته های شلتوك را به اندازه توانایی هر شالیکار در داخل چادر بافته شده از کیسه های نایلونی یا چادر شب قرار می دادند ، به دوش می گرفتند و بالای خرمون می انداختند .

Karvan kar dassō rō tōn tōn vanōssō

کرون ، کردسه رین رین وئنه

Karčin, kare bālā, kar rō činnōssō

کرچین ، کربالا ، کرز چنسته

Jingā māl rō xār kōr dōnō nōmāštar

جینگا مال رخار کردنه نماشت

sōvā'i jam binō hamō jingā sar

صوائی جمع بینه همه جینگا سر

Asbe šōm rō tašinō kōrdōnō nāl

اسب سیم ر تاشینه کردنه نال

dōm rō kōr kōrdōnō tu zunōnō yāl

دم ر گر کردنه تو زونه یال

Kar rō šanninō das gitōnō lifā

کرز شنینه دس گیته لیفا

Kahar o kōrān rō vardōnō jingā

کهر و کران روردنه جینگا

۱- یک نفر شالیهای خشکیده را تند تند می بست ، و شخص دیگر آن را روی خرمون می گذاشت و ردیف می کرد .

۲- مکان خرمون کوفن راغروب آمده می کردند، هنگام صحیح همگی در این مکان جمع می شدند .

۳- خرمون را پهن می کردند و اسباب کهر ، کران روی خرمون دور می زدند تا دانه را از محصول جدا کنند و عده ای با در دست داشتن لیفا (چوبی سرکچ) که مخصوص جابجا کردن دسته های خرمون بود ، خرمون را جابجا می کردند تا اسباب را روی آن لگد کنند .

۴- سه اسب را می تراشیدند و نعل می بستند و دم اسب را می بستند و یال آن را شانه می کشیدند .

Dölö vard kōhrā kōrān pōštō vard
Tir šiš, karzanō das dāštō yurdō vard

Tang o las asb šinō kardassōye sar
Lifāzan lifā zu'ō 'invar, 'unvar

Asbun dur zunōnō 'indim o 'undim
Tā kardassō o kar rō kōrdōnō tim

Kamōl dar kōrdōnō bā dasō lifā
Čōš bō rāh binō kō biyyō 'uzervā

۱- اسبان کهر و کران که روی خرمن دور می زدند ، اسب کهر قسمت داخلی خرمن و کران قسمت یرونی خرمن می چرخیدند در این حال فردی که افسار اسب را در دست داشت ترکه درخت توت را به دستش می گرفت و برای خودش برو و بیائی داشت.

۲- اسبان روی خرمن گاهی آهسته و گاهی تند حرکت می کردند ، لیفازن دسته های خرمن را این طرف و آن طرف پخش می کردند.

۳- اسبان این سو و آن سوی خرمن دور می زدند تا دسته های شالی و خرمن کوییده شود و دانه از محصول جدا گردد.

۴- کاه را از دانه ، استفاده از لیفا جدا می کردند - منتظر می ماندند تا با از طرف کوهستان بوزد .

'uzerv ā zu 'ō nōmāštar kuhōvar
Fek dāre gōlām parzu šō durō var

Binjō kut kōrdōnō jingāye miyun
Binjō pāje fiyō nōdāštō 'amun

Jam' binō hōmmāzun bā dase kisō
Vōšunne dōlō gadtōr kōrdō kilō

'avvōl kilō gōtō nāme xōdārō
Dōyyōm gōtō barkōt denō 'amarō

۱- آنگاه که برگ درخت بید تکان می خورد متوجه می شدیم که «اوزروا» در حال وزیدن است هنگام غروب «اوزروا» از طرف کوهستان می وزید .

۲- شلتون ک را میان جینگا خرمن کردند و پارو ، فرست استراحت نداشت .

۳- شریکها با در دست داشتن کیسه دور خرمن جمع می شدند - یعنی آن که بزرگتر بود کیل می کرد .

۴- کیل اول را پر می کرد می گفت . نام خدا . و کیل دوم می یگفت به ما برکت می دهد .

sōrō vōrd avvōlin binjō bārrō
sōrō vōrd avvōlin binjō bārrō
sōyym gōtō rasul nāmō muhammōd
Salvāt rasōnniō čār rōm be 'ahmōd

سِرَه وَرَدَه اولین بِنْجِ بَارِ
چش روشنی گیته سفره انارِ
گیه پنج پنج ، ششم رِ گیه شیش
خُدای دا امیه روزی خُرِ خش

Gōtō panj, panjō šōšōm rō gōtō šōš
Xōdāye dā 'amō ruzi xarō xōš
گیه هفت هفت ، هشتم رِ گیه هشت
نهم رِ هشت کرده گیه تیه هشت

Dahōm rō gōtō xōdā hadō barkōt
Barkōt hōdā tōrō hakōrdi harkōt
دهم رِ گیه خِدا هده برکت
برکت هدا تره هنکردی حرکت

۱- کیل سوم می گفت نام محمد (ص) کیل چهارم می گفت صلوات بر پیغمبر (ص).

۲- کیل پنجم را می گفت : پنج و کیل ششم را ، شش می گفت ، به قربان خدا که روزی پر خیر و برکت به ما ارزانی داشت .

۳- کیل هفتم را می گفت هفت و کیل هشتم را هشت می گفت ، وقتی کیل نهم را بر می کرد می گفت هشت مشت یعنی پر شد .

۴- شماره دهم را می گفت خدا برکت دهد . خداوند برکت می دهد زیرا تلاش کردی .

sōrō vōrd avvōlin binjō bārrō
sōrō vōrd avvōlin binjō bārrō
sōyym gōtō rasul nāmō muhammōd
Salvāt rasōnniō čār rōm be 'ahmōd

سِرَه وَرَدَه اولین بِنْجِ بَارِ
چش روشنی گیته سفره انارِ
آتی دیگر نوبه سر رَسَیه
ونیه قس رِ دائِه مثل بقیه

Binjō bār rō harki še sōre vardō
Yā še asbe jā yā kōrāyō kōrdō
Gōtō haft, haftō, haštōm rō gōtō hōst
nōhōm rō mašt kōrdō gōtō bayyō mašt

Dānō kōryō asb rō čārbidārun
Gitōnō binj, rutōnō , xarinō nun
Dahōm rō gōtō xōdā hadō barkōt
Barkōt hōdā tōrō hakōrdi harkōt

۱- اولین بار شلتوك را به خانه می برندند به عنوان چشم روشنی ، صاحب خانه سفره انار یا میوه‌ای دیگر ، هدیه می کرد .

۲- نوبت دیگری می شد . سهم او را نیز مثل سهم دیگران می شمرد و تحويل می داد .

۳- هر کس سهم خود را با اسب خودش یا با اسب کرایه به خانه اش می برد .

۴- چارواداران اسب خویش را به عنوان کرایه کشی به کشاورزان می دادند ، کرایه شان برنج بود با این کرایه ، امرار معاش می کردند .

آره جان بُرَار ، دِنِیا قشنه
همه دُونته دِنِیا رنگارنگه

آتى افتاب ته زوشينه سرکار
آتى زودتر که رُجا^۱ بيه ويشار

هوا تاريکا ، چش دز رنديشه
مزير اين مژ اون مژ رنديشه

سيو پوشتنه ماه محرم
همه غمگيشه پر درد و ماتم

۱- بله ، برادر جان دنيا زبياست و همه می دانند که دنيا بسيار ملون می باشد .

۲- بعضی ها با اولین تابش خورشيد صحّحگاهی سر کار می رفتد و بعضی ها قبل از طلوع آفتاب ، آنگاه که ستاره صحّحگاهی در آسمان به چشم می خورد .

۳- خفقان بود تاريکي و دزد ، که نمي شد دزد اصلی را تشخيص داد ، مزدور هر روز کار می کرد چيزی برای فردایش نداشت .

۴- ماه محرم لباس سياه برتن می پوشند و همگي غمگين و نالانند .

۱ - رُجا : ستاره صحّحگاهی ، شاهنگ ، شعری .

'as̄mun pušn̄b l̄bāse siu
Gin̄ zardi q̄šang dime māhtu

آسمون پوشته لباس سيو
گينه زردي ، قشنگ ديم ماهتو

Pōrjā'i jam bin̄ ruze 'āsurā
Tisā pe linḡmunb tā razīā

پرجائي جمع ينه روز عاشورا
تيسا په لينگ امونه تارزيا

Sikun j̄blu kambl r̄b zunb še sar
Pir̄b mardbm, sin̄b zunb p̄bšt̄b sar

سيكون جلو كمبل ر زونه شيه سر
پير مردم ، سينه زونه پشت سر

Juši xunn̄ss̄b mašti mōllā qamm̄r
ḡbt̄b č̄bti baynb 'akb̄r-o-'asq̄br

جوشى خونسە مشتى ملأا قمر
گىته چىي ينه اكبر و اصغر

۱- آسمان هم از غم امام و اهل بيتش لباس سياه بر تن کرده است - ماه زিযَا هم از غم ، صورتش زرد شده است .

۲- مردم دامدار (پريجاي) که در جنگلهای اطراف روستاي لمسو کلاساكن بودند روز عاشورا به شکل دسته روی به مرکز محل می آمدند در حالیکه پاي عريان و دل غمگين داشتند .

۳- بچه هاي کم سن و سال پيشاپيش دسته ، کاه را بر سرو رویشان می زدند و افراد مسن پشت سر آنها سينه می زدند .

۴- مشهدی ملا قبر ، نوحه می خواند و می گفت کو اصغرم ، کو اکبرم ؟

Köläru č̄ti bavvōm dōle dardō

کلارو چتی بسوم دل درد

Fōnōr šišō bōškōssō su damōrdō

فِنْر شیشه بشکسه سو دمَرد

Vārōšō vākōlō čurō bavōrdō

وارش واکل چوربَورد

Hōrmu mō dōšā mangurō bavōrdō

هِرمُه دشامنگوربَورد

Köläru binjō kari xalō saxtō

کلارو ینیج کری خله سخت

Binjō karō dōl nōdunin kō taxtō

ینیج کر دل ندوین که تخت

Mōzzirō mōz vōrō nakbōnnō mōzō

مزیر مز وره نکنه مزه

Xar hōmmāli -o- mōz naunō xarvōzō

خر حمالی و مز نونه خروزه

۱- ای کلارو این همه درد دلم را با چه حالتی به تو بگوییم ، ابزار یینایی ما ازین رفت و روشنایی نماند .

۲- باد باران آور شاخه های نورس راشکست و سیلا بشن گاو شیرده مرا با خود برد .

۳- ای کلارو ، شالیکاری بسیار سخت است تصور نکنید که کشاورزان دلی آرام و خاطری آسوده دارند .

۴- مزد ، کارگران مزد بگیر ، خوشحالشان نمی کند ، آن همه کار کردن ها و حمالی زیاد ، با مزدان خربزه هم نمی توان خرید .

Jam binō hamō pōrjā'io mahli

شینه مقریکلا تکیه پلی

Gadō takkiyō , har sāle 'āsur ā

Dassō 'amu az kar kōnār tā burā

Gadō takkiyō qadim bi'ō maktōb

Vačun rō yād dānō katāb -o- adōb

Dars xunnōssō hamō binō mōllā

šōš rō gitōnō binō gade har jā

۱- دسته پریچایی و دسته محل ما همه با هم یک هیئت بزرگی را تشکیل می دادیم
به شکل زنجیر زنی و سینه زنی تا تکیه بزرگ مقریکلا می رفیم .

۲- هر سال روز عاشورا روستاهای اطراف دور و نزدیک به شکل دسته جات سینه
زنی و زنجیر زنی به تکیه بزرگ مقریکلا می آیند .

۳- تکیه بزرگ مقریکلا چندین سال پیش مدرسه و مکتب خانه بود که بچه ها را از
جهت علمی و تربیتی ، آموزش می دادند .

۴- بچه ها درس می خواندند با سواد می شدند ، اگر کلاس ششم را می خواندند و
مدرکش را می گرفتند ، به عنوان بزرگ روستا یا منطقه مطرح بودند .

اسالله گیه لیوانوشه
امیری و طالبای دانوشه

کتولی و شه نجمای دانوشه
چپون درد دل ر دوا نوشه

لله جار دله تشن یته السوک
ناهف بن لله اسانا للسوک

«سیلاپ» بمتو اوپری رب سوردہ
کلین جا «حاکستر»، چک دمردہ

۱- اکنون «نى» می گوید من «نى لبک» نخواهم شد و فدای امیری و طالبا نمی شوم .
۲- فدای «کتولی» و «نجما» نمی گردم ، دیگر نوای من درمان درد دل چوپانان نمی شود .

۳- میان نیزار آتش شعله ور شده است . نه می شود «نى لبک» پیدا کرد نه «نى» تازه
رسته . (لغت و واژه های غیر طبری در زبان طبری وارد شد و تمام واژه های اصیل را
به آتش کشید) .

۴- واژه «سیلاپ» آمد واژه «اوپری» را با خود برد . به جای «کلن» واژه «حاکستر»
آمد که زغال افروخته شده «چک» خاموش شد .

Sōrxō satsari jā pōr jā'i zōnā
'uvb̄r pušbōb yā dāmōn o qb̄vā

سِرخ سُسری جا پِر جایی زِنا
اُور پوشنه یا دامن و قوا

Pir nanb̄ 'b̄sā xānb̄ burb̄ bāzār
Māntu puš bōb, šōlvārōk yā šōlvār

پرننه اساخوانه بوره بازار
ماتو پوشنه ، شلوارک یا شلوار

Buri bāzār bōtim pus pārō bunb̄
Te sāle qam , 'attā ruz čārb̄ bunb̄

بوری بازار بتیم پوس پاره بونه
تیه سال غم ، آتا روز چاره بونه

'uj sabudā , danku 'ärde bōrbnjō
Čōfā , nimb̄ , kurnōr be jāye kenjō

اوج ، سبوسا ، دنکو آرد برنج
چفا نیمه ، کُرنر به جای کنج

۱- زن پریجایی (گالش یا چوپان) به جای سرتاسری سرخ رنگ الآن اور کت یا
کت دامن می پوشند .

۲- مادر بزرگ که عزم رفتن به شهر را دارد مانتو و شلوار کوتاه می پوشد .

۳- اگر می خواهی غم یکساله ات بر طرف شود کافی است که یک روز به شهر
بروی و مدلهای جدید و کنار گذاشتن رسوم قدیم را ملاحظه کنی که خنده امانت رامی برد .

۴- حالا واژه های سبوس ، آرد برنج ، نیمه و کرنر به جای کلمه های «اوج ، دنکو ،
چفا و کنج» آمده است .

مُعَمَّل

Hā kblāru , tōjā gap xalb xārb

ها کِلارو ، تِجا گِپ خَلَه خاره

Te sar dard baytō tō numō bōlārb

تِه سَر دَرَد بِيَتَه تِه نوم بِلاره

'ay bō numō xōdā mōn kōmmō tōmum

آی به نوم خِدا مِن کِمَه تموم

Hōčči xārter nadimō juz vbnō num

هِچِی خارتر نَديمه جِز وِنه نوم



۱- ای کلارو، درد دل کردن با تو بسیار مفید است به قربان نام تو که خسته است
کردم.

۲- باز با نام خداوند منظومه ام را به پایان می برم چون هیچ نامی بهتر از نام پروردگار
یگانه نیست.

Kangōli , zanburā , lal bayyō pašō

Kelang puštō gōrdōn baqōlō kašō

čbnikā, jujb, kbrk, murq, tglā, xurus

Bāmōši, gurbō, aš, xōrs, šōkamu, tus

Māzōrunbō jōvun nadunnō kačō

Pbrōb gōnb pbsōr na'ubnō vačō

zanbyur šinb bā qaškō o kōrān

‘Esā, dōvu, pōžu, bōnvō o rōykān

۱- به جای واژه های «کنگلی ، لل ، کلنگ و کشه » واژه های «زنبور ، پشه ، پشت
گردن و بغل آمده است »

۲- به جای واژه های چنیکا ، کرک ، تلا ، بامشی و اش و تووس کلمه های «جوچه ،
مرغ ، خروس ، گریه ، خرس و شکمو» آمده است .

۳- الان جوان مازندرانی نمی داند معنی کلمه «کچه» چیست و پدران به جایی اینکه
فرزندشان را با کلمه «وجه» صدا بزنند می گویند پسر .

۴- قبل از آوردن عروس با اسب (قشکه ، کران) می رفتند و الان با اتومبیلهای
دوو ، پژو، بی اموه و پیکان می رود .

^۱- قشکه : اسی که پیشانی و دست و پای سفید داشته باشد .

Husayn gōnō jān zār zammō ūxōdārō	حسین گنه جان زار زمه شه خدار
xōš hākōn ruhe 'amire pāzōvārō	خش هاکن روح امیر پازوار
'annō zār bazu 'aliye murtōzā rō	آنہ زار بزو علی مرتضار
dāb salōvāt muhammōd sallallārō	دایه ^۱ صلوات محمد صل الله ر
š'ōre 'amiri gōmō nume 'ali rō	«شعر امیری گمه نوم علی ر
Demō salōvāt muhammōde nabi rō	دیمه ^۲ صلوات محمد نبی ر
Daštiye dōle zār rō gōmō xōdā rō	دشتی دل زار ر گمه خدار
Tā šād hākōnō xōdā hamō daštirō	تا شاد هاکنه ^۳ خدا همه دشتی ر

۱- حسین، با زار و ناله به خداوندش می گوید که روح بزرگ امیر پازواری شاعر عارف شهرمان را خوش و خرم بدار زیرا ورد زبان و حرف دلش نام پیامبر (ص) و علی (ع) بود.

۲- من با شعر به سبک امیری صلوات بر رسول گرامی می فرستم و نام علی (ع) ورد زبانم می باشد. و با این اشعار در دل شالیکاران را به پروردگار یکتا می گویم.

^۱- دایه: می داد، می فرستاد

^۲- ۴۹۵: می فرستم

^۳- هاکنه: بکند

اشعار دوستی در قالب شعر امیری

'Ali nure din , 6ftabe mum6ni6

B6h6ste řafi , sarvare muxl6sin6

Ham6 dunn6n6 ve ad6le zmi6n6

Rasul x6t6mā 'ali v6n6 n6gi6n6

č6l c6lā b6mu n6shun den6 b6hār6

Nam name vārōš nam den6 sabzōzā6

X6n6 sāz6n6 č6l č6la čann6xār6

Ta č6š baz6ni , vinni burd6 d6vār6

«علی نورِ دین افتتابِ مؤمنینِ

بِهشتِ شفیع ، سرورِ مخلصینِ

همه دوئنہ و عادلِ زمینِ

رسول خاتما ، علی و نے نگینِ»

«چل چلا بموشون دینہ بھارہ

نم نم وارش ، نم دینہ سبزہ زارہ

خنہ سازیہ چل چلا چنِ خارہ

تا چش بُزني ، وينی بُورده دوارہ»

Rasule x6dā j6hune 'af6tāb6

v6n6 mu'j6z6 qurān am6 k6tāb6

v6n6 jān6šin 'ali abut6rāb6

v6n6 sal6vāt m6s6lmun r6 s6vāb6

y6tīme vač6 hasri 'en6 v6n6 č6š

b6n6 til bun6 az v6n6 č6še vārōš

v6n6 zār o nāl har kase gus bar6s6

x6dā dunn6 ke, qam, ginā, bunn6 nāxēš

«رسولِ خدا جهون آفتابِ

ونه معجزه قرآن آمہ کتابِ

ونه جانشین علی ابوترابِ

ونه صلواتِ میسلمون رشواب»

«یتیم وَچه حسرو اَنَّهُ وَنَهْ چِش

بِنَهْ تِیلٌ بُونَه از وَنَهْ چِشِ وَارِش

ونه زار و نال هر کس گوش ترسه

خدا دونه که، غم گینا، بونه ناخش»

۱- علی (ع) نورِ دین اسلام و خورشیدِ مؤمنان و همچنین شفاعتِ کتنده روز قیامت و سید و آقای دوستانِ خالص و صمیمی است. همه آگاهند که عادلترین فرد در جهان می باشد. رسول گرامی چون انگشتی است که علی (ع) نگین آن می باشد.

۲- اشک چشمان یتیم خاک زمین را به گل تبدیل می کند، اگر آه و زاریش به گوش هر کس برسد، به خدا قسم غمگین و نالان می شود.

^۱- آنه: می آید
^۲- بنه: زمین، خاک
^۳- تیل: گل

۱- علی (ع) نورِ دین اسلام و خورشیدِ مؤمنان و همچنین شفاعتِ کتنده روز قیامت و سید و آقای دوستانِ خالص و صمیمی است. همه آگاهند که عادلترین فرد در جهان می باشد. رسول گرامی چون انگشتی است که علی (ع) نگین آن می باشد.

۲- آمدن پرستو، نشانه رسیدن بهار است. در بهار باران بهاری سبزه زار را صفا می دهد. زمانیکه بهار فرا می رسد با صفات تا به آن عادت کنی متوجه می شوی که بهار گذشت (گذران عمر و زندگی).

^۱- او، وی
^۲- چل چلا: پرستو

Xôdâhâ kônô sard o sôrmâdanibu
Zaminô kônâr baçâ pôlâ danibu
mahlöye dôlô marde riyâ danibu
hamôsâlem o kâre Xôtâ danibu
Bissô šôšôm a'ide mäçô xârô
hôdâr kônnônô mard o zan şexmusârô
Ziyârôt hassâ ,kôsti vône qôrârô
Luçuye vôsun , tôskâ , patu ,şôlvârô

«خدا ها کنه سرد و سرما^۱ دنیو
زمین کنار بچا^۲ پلا^۳ دنیو
 محله دله مرد ریا دنیو
 همه سالم و کار خطما^۴ دنیو»
 «بیس ششم عیدما چه خار
 هیدار کنه مرد وزن شیخ موسار
 زیارت هسّا، کشتی و نه قرار
 لوچوی وشون، تشكائ، پتو، شلوار»

۱- خداوند یار شود که سرمای سخت فرانسد و کشاورز وضع زندگیش خوب شود تا دیگر برنج سرد در کنار شالیزارش نخورد. و میان مردم محل مرد ریاکاری پیدا نگردد، همگی سالم و پاک و بی عیب باشند.

۲- چه زیباست روز بیست و ششم عیدما، که مردم با اشتیاق زیارت و تفریح به سمت آقا شیخ موسی حرکت می کنند. رسم بر آن است که کشتی بر پا می شود و کاپ پهلوانان، گاو نر، پتو و پارچه شلواری ... می باشد.

^۱- دنیو: نباشد، مباد
^۲- بچا: خنک، سرد
^۳- پلا: برنج
^۴- تشك: گاو نر

môrô qambaytâ nadimô šôbôrâr rô
Xôdâ gušhâkôn 'in binôvâyezâr rô
ayôr bôškônôme dannunâ kôtâr rô
Traknakômmô šôbôrârâ jânômâr rô
Adômkemînôyôkzar vônô kafônnô
nadummmô čôssô šôkaš dônyârô vannô
Dunnô 'adômike 'axbôršôbôxâ kô
Xâke sardarô annôrasônô tannô

«میر غم بیتا ندیمه شه برار - ر
خدا گوش هاکن این بینوای زار - ر
اگر بشکین مه دنونا کتار - ر
ترک نکمه شه برارا جان مار - ر»
«آدم که مینه یک زرونه کفنه
ندهمه چسه شه کش دنیار ونه
دونه آدمی که آخرش به خاک
خاک سردر آنه رسینه تنه»

- ۱- با ندیدن برادرم غمگینم، پروردگاراناله این بی نوارا گوش کن اگر فک و دندانم را خرد کنند دست از برادر و مادرم بر نمی دارم.
- ۲- انسانی که می داند زمان مردن مردم یک زر کفن بیشتر با خود نمی برد چرا در این دنیا حرص و طمع دارد.

nōmāštare sar xassō ōftāb xbsbnōb

Bftabe zōbun kuhe sar rō lesbnōb

Qaribe jōvunōmāre dōl pisbnōb

Čaldassā , čōš'ū ,mārō pammō resbnōb

Čanneqamdāynōb 'undaštike tōnārō

Čā'inaxbunōb , nadunnōkenbhārō

Ling re Til ginō'ungōdōr dōl čōzārō

Saldōvazzahmāh ,tanōxassō ,dōlnōxārō

«نماشتِ سر خَسَه افتَاب خَسِينَه

افتَاب زَيُون كَوه سَر - رِلَسِينَه

غَرِيب جِهُون مَارِ دَل پِيسِينَه

چَل دَسَاء، چَش او ، مَارِ پَمَه رِيسِينَه»

«چَن غَم دَاهِنَه أون دَشْتَى كَه تَنَارِ

چَائِي نَخِينَه نَدَوْنَه كَه نَهَارِ

ليِنگ رِتِيل گَيَنه أون گَيِيرِ دَل چَه زَارِ

سَال دَوازَه مَاه، تَن خَسَه، دَل نَخَارِ»

Baruštō šblāb mamr ze čblečure

«بروشته شِلاب مَمَرْزِ چَل و چَحُورِ

ōSbō čōše vōrg bazu mōne mangurō

اسْبَه چَش وَرَگ^۱ بَزو مِنَه منَگُورِ

'uyyāhōdāmō šblābe bōn babu rō

أَوْيَا هَادَمَه شِلاب بَن بَبورِ

Jānbōr bazu , bavōrdōc še surb

جانُور بَزو بَورَد چَش سَوَرِ»

Rujā višārā meper šiye sare kār

رُجَا ويَشَار اِمَه پِر شِيه سَرِ كَارِ

'annōKār kōrdō sōtārō biye diyār

آنَه كَار كَرَدَه سِتَارَه بِيه دِيارِ

Sōre 'ōmuō kāre jānā štō nālōš

سِرَه اِموَه، كَار جَانَه نَالِشِ

Xassōtanedur , vačunrō nāštō nōxār

خَسَهْ تَن دَور و چَحُون رِناشِه نَخَارِ»

۱- باران شدید شاخ و برگ درخت ممرز را شلاق می زند. در این هوای سهمگین گرگ بی شرم گاو مرا درید، با دیدن این صحنه با فریاد پدرم را خبر کردم که گرگ، بینایی دیدگانم را ربود.

۲- هنوز ستاره صبحگاهی سوسو می زد که پدرم سر کار می رفت تا غروب که اولین ستاره نمایان می شد در تلاش بود. زمانی که به خانه می رسید از کارش گله مند نبود، در حالیکه تن خسته داشت (فدای تن خسته اش) بچه هایش را ناراحت نمی کرد.

^۱- اسبه چش ورگ: گرگ بی شرم

۱- هنگام غروب خورشید خسته پشت کوهستان به خواب می رود. مادری که جوانش در غربت به سر می برد در حالیکه مشغول نخ ریسیدن می باشد اشک از چشمانش جاری می شود.

۲- آن شالیکار تنها چقدر غمگین است، به خاطر تنها بودن وقت چاشت و نهارش را نمی داند، زمانیکه گل شالیزار پوست پای شالیکار را زرد می کند و باعث رنج او می شود دل باید برایش بنالد، چون هیچوقت تن سالم دل خوشی ندارند.

Eftāb , te bazudaštī šunb sare kār

Māldār rās bunb šbmāl rō kannōtīmār

Čappun , julō rō das ginb šunb tōlār

Daštī o čappun hamōš Xōdārō yāddār

Xōdā hākbnō vārbōš bazbnō ku rō

Kami navinb daštī zamine'u rō

Xōski hākbnō vāšā nō šāsuzōnō

'ādōm Biqbzā bunā vōšnā mangu rō

«افتاب ته بَزو دشتی شونه سر کار

مالدار راس بُونه شه مال رِکنه تیمار

چپون، جوله رِدس گینه شونه تلار

دشتی رُچپون همیش خدار یاددار»

«خداها کنه وارش بزنه کو-ر

کمی نوینه دشتی زمین او-ر

خشکی ها کنه و اشانشا سوزنه

آدم بی عذابونا وشنا منگو-ر»

۱- با درخشش اولین نور آفتاب شالیکار به شالیزار می رود و دامدار بیدار می شود به چهارپایانش می رسد چوپان ظرف مسی مخصوص شیر دوشیدن را به دست می گیرد و به محل زندگی حیوانات می رود.

۲- خدا یاری کند که کوهستان را باران ببارد ، تاکشاورز، شالیزارش را بی آب نبیند، اگر خشک سالی شود مردم و چهارپایان بی غذا می شوند.

Gōrdōš kōnnō sāl,zamun rasbōn bōhār

Sabze bākkbōlō rō kōmmī dōlō timjār

Sabzōbākkbōlō, te sabze barkbōte dur

Tim rō qbd,deni,tim gad būnbqadde dār

Muhammad gbtō 'ali mbnō bōrārb

'ali danibu me dōl xale tōnārb

Čanne dusdāstb 'aliye dō rikārō

'un dōnargese fātbōbye zahrā rō

«گرداش کنه سال، زمون رسنه بهار

سبز باکله^۱ رِکمی دل تیمجار

سبز باکله ته سبز بر کست دور

تیم رِقد^۲ دنی، تیم گد بونه قد دار»

(محمد) (ص) گیته علی (ع) منه برار

علی دنیو مه دل خله تیمار

چن دوس داشته علی د- ریکار

اون-د- نرگیس فاطمه زهرا ر»

۱- سال در گرداش و فصل بهار می رسد، باقلای سبز را به عنوان کود در خزانه برنج قرار می دهیم باقلای سبز فدای خیر و برکت سبزت که جوانه برنج را نیرو می دهی و سرسبز می کنی.

۲- حضرت محمد (ص) علی (ع) را برادرش می دانست و زندگی بدون علی را تنهایی می شمرد ، فرزندان علی (ع) و حضرت فاطمه (س) را بسیار دوست می داشت.

^۱ - باکله : باقلای
^۲ - قد : قدرت

(بعد از محمد (ص)، علی (ع) و نه وصیه
اون روز غدیر بئوته علی، ولیه
امت جم بینا، رسول بئوته بدونین
بعد از من شیمه یار و ولی علیه^۱
حسین گنه جان دشت صفار خوامه
بینج کنار از روا ر خوامه.
همه دستی دل دعا ر خامه
وشون تن درد دوار خوامه^۲)

K6dum gulj jān ve ramze šuhadā'a
K6dum numō jān , quvvōte binvā'6
'un gəl lālu'6 ve ramze šuhadā'6
'un num aliye hardardire d6vā'6
K6dum šaxsōjān , hasri vōne qōzā'6
K6dum šaxsōjān , hōlā ve cōsbbōrā'6
'un šaxsyatim6 hasri vōne qōzā'6
Māre mafqude , hamīšō binvā'6

«کیدوم گل جان و رمز شهدائه
کیدوم نوم جان، قوت بینوائه
اون گل لالوئه و رمز شهدائه
اون نوم عليه هر دردی ر دوائه»
«کلوم شخص جان، حسری و نه غذائه
کلوم شخص جان، هلا و چش به رائه
اون شخص یتیم حسری و نه غذائه
مار مفقود همیشه بی نوائه»

۱- کدام گل سمبول خون شهید است، و کدام گل نام جان بخش بینوایان است. آن گل که سمبول خون شهداست لاله می باشد آن نام علی (ع) است که درد بینوایان را دوا می باشد.

۲- چه کسی است که اشک جای غذاش می باشد و چه کسی است همیشه چشمان منتظر دارد آن که اشک غذاش می باشد یتیم است و آن که همیشه چشم به انتظار نشسته مادر مفقود الاثر می باشد.

^۱ - هلا: هنوز

۱- علی (ع) وصی و جانشین رسول اکرم (ص) می باشد چون رسول گرامی در روز غدیر خم امت خود را جمع کرد و ابلاغ کرد که هر کس من ولی و مولای او هستم بعد از من، علی (ع) ولی مولای اوست.

۲- حسین می گوید، شادی شالیزار و باد شبانگاهی که از کوهستان می وزد در کنار شالی و دعای صمیمی شالیکاران و داروی درد شالیکاران را می خواهم.

^۱ - «من کنت مولا، فهنا علی مولا»
^۲ - بینج کنار: کنار شالی

«نماشون سر، آتا دریو ستاره
نقره پولک، اسمون قواره
ونه دوش سر، روزداینه زرد پاره
شوکه برسه ماه درانه دواره»
«بهار که بمو نوج زنه باخت دار
ندومه چسه^۱ پاک نئونه دل بد کار
تمومی گینه زمسون سر دسار
آدم بد کار دل که بونه ویشار»

Nbimāšunb sar , attād bryu sōtārb
Nbqr̥b pulbk̥ , 'āšbimune qbvārb
Vbn̥duše sar , ruzd'āynbzarde pārb
Šuke barbse māh dar'enb dōvārb
Bbhärkebomu nuj zannb bāx̥te dār
Nadummb čessb pāk na'unb dōle bad kār
Tb̥mumi ginb zbm̥ssune sardb sār
'ad b̥me badkāre dōl kebunb višār

Tōskā darbōmu daštiye dašte kbn̥ar
Čā'I baxb̥re vbn̥b̥ sāynb̥ye h̥bdār
'azāne čbm̥r̥ , dašti rō kbn̥n̥ xab̥r̥
Sāynb̥dāre b̥n̥ jāye nōmāz ānb̥hār
Daštiye g̥bre , qbd kamā kār sanginb̥
Saxte kāre b̥n̥ b̥rg̥mb̥ vbn̥taskinb̥
Lāq̥bre tane daštiye qb̥ug̥b̥te dur
Ham̥b̥ sāl o māh tanmarizā qamginb̥

«تسکا در بمو دشتی دشت کنار
چائی بخیره ونه ساینه هدار
اذان چمر دشتی رکنه خبر
ساینه دار بن جای نماز انهاه»
«دشتی گر، قد کما کار سنگین
سخت کار بن برمه ونه تسکین
лагر تن دشتی غیرت دور
همه سال و ماه تن مریضا غمگین»

۱- درخت خودروی تو سکا کنار شالیزار قد برافراشت تا کشاورز زیر
سایانش چای بنوشد. صدای اذان کشاورز را خبردار می سازد که هنگام
ظهور است، تا در سایان تو سکا، نهار بخوردو نماز بخواند.

۲- به فدای کشاورزان که با نیروی کم، کار سنگینی را انجام می دهند. در
زیر کار سخت گریه او را تسکین می دهد، قربان تن نحیف کشاورز، که
همیشه خسته و رنجور می باشد.

^۱- تسکا: تو سکا

۱- غروب که می شود ستاره های بی شمار چون دکمه های سیمین، بر،
گُت آسمانی می درخشند و روز هنگام خورشید چون پارچه ای زرد و زیبا بر
کتف آسمان خودنمایی می کند و باز هنگام شب ماه زیبا نور افشاری می کند.

۲- زمانی که بهار فرا می رسد درختان جوانه می زند اما نمی دانم چرا دل
بد کاران پاک نمی شود، زمستان با فرا رسیدن بهار سرمای سوزانش از بین
می رود. آخر دل بد کاران کی بیدار خواهد شد؟

^۱- نوج: جوانه

^۲- چسه: چه رسه، برای چه

husayn gōnb jān qadreham rō badunin
 Bāham šād bāsin, dire qam rō badunin
 Bāmōrdō ruze bōrmōzāri cōfāyōrō
 Zōmōrō hassōni, cōšenamrō badunin
 'a ligbōmōjān xale cīzhā badi'ō
 Rasule xōdārō bā xōdābadi'ō
 Tir rō baytōnō sare sajdōnōling
 Anguštōr hōdā, vaqtī gōdā badi'ō

«حسین گنه جان قدر هم رِبدونین
 باهم شاد باشین، دیر غم رِبدونین
 بمرد روز برمه زاری چه چاره
 زنه هستنی، چش نم رِبدونین»
 «علی گمه جان خلله چیزها بَدیه
 رسول خدار با خدا بَدیه
 تیر زَبَتَن سَجَدَه وَنَه لِینگ
 انگشتَر هَدَا، وقتی گِدا بَدیه»

Nōmāštar bunb 'bītābe xuye vaqīb
 'ād bām, qarībō, nōmāš taryā cō saxtō
 Māl o sarmāye hamō dōnyā rōbayre
 gōmun nakōnin xātōrjamādōl taxtō
 Lame pōrtali fakkōnni tali dārō
 Bōkār našunrō, bōdun'amekbnārō
 Xārxār bavini lame sare qōzārō
 Fahmōni xōdā ruzi hōdā amārō

«نماشتر بونه افتتاب خوی وقت
 آدم غریب نماشتر یا چه سخت
 مال و سرمایه همه دنیا رَبِّر
 گمون نکنین خاطر جما دل تخت»
 «لم پر تلی فک کنی تلی دار
 به کار نشونه بدون آمه کِنار
 خار خار بُونی لَم سرِ غذار
 فهمنی خِدا روزی هِدا آمار»

۱- غروب، وقت خوابیدن آفتاب است. هنگام غروب برای فردی که در غربت به سر می برد بسیار سخت است. اگر ثروت دنیا را هم داشته باشد تصور نکنید که خاطرش جمع و دلش آرام است.

۲- بوته های خاردار، تصور می شود فقط خاردار و بی فایده است. اما می تواند حصار مزارع باشد و اگر خوب نگاه کنیم میوه اش «تمشک» می باشد که خداوند هیچ چیز را بیهوده نیافریده است.

۱- حسین می گوید: به همدیگر احترام بگذارید و باهم غم و شادی کنید. زیرا بعد از مرگ هر چه زاری کنید هیچ فایده ای ندارد. بهتر آن است که در این دنیا، اشک همدیگر را بفهمید و چاره ای بیندیشید.

۲- علی (ع) در زندگیش با خیلی چیزها مواجه شد زمانی که پیامبر (ص) به عرش رفته بود. روایت است که علی (ع) آنجا حضور داشته است. تیر را در سجده از پایش درآوردند هیچ احساسی نکرد اما همین امام راستین در نماز بود که انگشت خوش را به آن فقیر هدیه کرد.

^۱ - کنار: حصار

^۲ - خار خار: خوب خوب

Daštitetane pārō piran čō xārō
 'aftāb suzbn̄n̄ , diyāre tane jārō
 Nōvāzōš dōni dašte dōlō nōshārō
 Xōdāte yārō , 'ali te pōste kārō
 Faqir bamire kasi xabōr nōdāyōn̄
 'arussi dārō sāzā čōmōr nōdāyōn̄
 Fqire bōrar atti bōrāre sōre
 Haf pōste qerō jāye gōzōr nōdayōn̄

دشتی ته تن پاره پیرن چه خار
 افتاب سوزنه دیار^۱ تن جار
 نوازش دنی دشت دله نشار
 خداته يار، على ته پشتکار^۲
 «افقیر بمير کسی خبر^۳ نداينه
 عروسی داره سازا چمر نداينه
 فقیر برار آتی برار سرمه^۴
 هف پشت غر^۵ جای گندر نداينه

۱- ای شالیکار ، چه زیباست پیراهن پاره شده ات آنجا که افتاب سوزان تن
 بی پوشش تو را می سوزاند. وقتی که در شالیزار دست نوازش بر سر نشاء
 می کشی ، بدان که خداوند یار تو و علی (ع) پشتیبان توست.

۲- کسی از عروسی و مرگ فقیر خبر ندارد ، اگر برادری فقیر شود در
 خانه برادر دیگرش چون هفت پشت غریبه جای آمد و رفت را ندارد.

^۱- دیار: پیدا، مشخص
^۲- خبر: خور ، خبر
^۳- سرمه: سر، خانه
^۴- غر: غیر ، غریبه

me māzōrun pōr 'az gōl o giyāhō
 liyune'irun , māzōrun sunemāhō
 gōr 'asfōhun , nōsfējōhun bavāsō
 'brōsse jahun māzōrune pōnāhō
 lange čārbidār gōn̄ fasle bōhārō
 ekr jān bāšin gōzōre ruzgārō
 'brōdā pa'ze čanne dōnyā 'azize
 Harki'in xān̄ , 'unsar dōnyā tōnārō

«آمیه مازرون پراز گل و گیاه
 میون ایرون، مازون سون ماه
 اگر اصفهون نصف جهون بواشه
 درس جهون مازرون پناه
 «زنگ چار بیدار گنه فصل بهار
 فکر جان باشین گندر روزگار
 فردا پئیز چن دنیا عزیز
 هر کی این خوانه ، او نسر دنیا تنار»

۱- مازندران ما پراز گلهای زیبا و گیاهان متنوع می باشد و در ایران،
 مازندران چون ماهتابی درخشندۀ است. اگر اصفهان را نصف جهان نامیدند
 بدانید که کل جهان در پناه مازندران است.

۲- صدای زنگ چهارپایان چاروادر خبر می دهد که بهار فرا رسیده است و
 نشان می داد که روزگار می گزرد ، زیرا هر روز دنیا برای فرد عزیز می
 باشد اما امروز بهار است و فردا پاییز فرا می رسد . انسان باید بداند اگر فقط
 به فکر این دنیا باشد در ان دنیا تنها و بی توشه خواهد بود.

Husayn gōnōjān dōnyā gōdā danibu
 'āh o nālō o dād o nōvā danibu
 Yatimune čōshasripidā na'ibū
 Rušōni pašte tārike mādanibū
 Šōllā qe vārōš zannō kuhe sarunnō
 'ārusemičkā, fekdāre sar, sōrunnō
 Mōqum 'iyāyōnō daštiye dōle dardō
 Xōdā jā xanō pir nakbnōn jōvunnnō

«حسین گِنه جان دِنیا گِدا دَنیبو^۱
 آه و ناله و داد و نوا دَنیبو
 یتیمون چش حسری پیدا نَیبو
 روشنی پشت تاریک ما دَنیبو»
 «شلاق وارش زَنَه کوه سَر وَنَه
 عروس میچکا، فک دار سر، سِر وَنَه
 مَقْوُم ایاینِه دَشْتِی دَل درَد
 خَدَا جا خوانِه پیر نَکِنَه جَوَوَنَه»

۱- حسین می گوید: خدا یاری کند که در دنیا هیچ گدایی وجود نداشته باشد. بر اثر آن آه و ناله و فغان نباشد. و اشک بر چشم ان یتیمان جاری نگردد. صفا و روشنایی پشت تاریکی پنهان نشود.

۲- باران چون شلاقی بر پیکر کوه فرود می آید، گنجشک زیبای رنگی (عروس میچکا) روی درخت بید می خواند و درد دل کشاورزان را می گوید و از خداوند می خواهد جوانان را پیر نکند تا همیشه زنده و بربنا باشند.

واژه ها :

امیر پازواری : شاعر عارف مازندرانی ، که در روستای پازوار امیر کلای بابل متولد شد با اشعار دو بیتی محلی مازندرانی خویش تحول عارفانه ای در ادبیات شعری مازندران به وجود آورد که موضوع اشعارش عشق و صفاتی مردم پر کار ، مدرج و ثنای رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار به خصوص امام علی (ع) می باشد.

ازآل 6zzāl : خیش، برای شخم زدن که در قدیم نوع چوبی آن استفاده می شد و آن قسمتی که گل را زیر و رو می کرد از جنس چوب بود که یک غلاف فلزی روی آن را می پوشاند تا مقاوم تر و بُرا تر باشد.

اندیلک andēlōk : میوه یک درخت وحشی جنگلی است که شبیه از گیل و از آن مقداری کوچکتر و با مزه ای متفاوت می باشد.

اوژروا uzervā : بادی است گاه ملایم و گاه شدید که بیشتر هنگام غروب یا شب از طرف جنوب (کوهستان) به شمال (دریا) می وزد. که شالیکاران قدیم برای پاک کردن خرم من شالی منتظر این باد بودند تا با استفاده از پارو، شالی را به هوا پرتاب کنند تا شالی سنگین و سبک یا آشغال و پوسته های بی دانه از هم جدا شوند.

اوسار lisār : افسار، دهن، مهار، لگام، لجام

اوکرک : پرنده ایست لجن خور که رنگ پرهایش قهوه ای اندازه پرنده توکا که بیشتر در زمینهای شالیزار و لجن زندگی می کند و نام دیگر آن به واسطه کربودن آن پرنده قول کرک نیز می باشد. قول : کر

آول کیله *avv6lk1b* : کیله اول برای کیل کردن شالی، رسمهای متفاوتی بود، رسمی که در این منطقه داشتند شالیکارانیکه باهم یک شالیزار را اداره می کردند بعد از خرمن زدن شالی، خرمن شالی را باید بین هم تقسیم می کردند که یک نفر می کرد. یک کیل را کثار می گذاشت و می گفت مال خدا، که این کیل تعلق می گرفت به فقرابی که سر خرمن حضور می یافتد. یک دیگر که باید در کیسه ریخته شود کیل اول حساب می شد. و می گفت نام خدا. کیل دوم را می گفت: برکت دنه خدا به ترتیب: کیل سوم، نام محمد (ص). کیل چهارم: صلوات بر محمد (ص) ادامه می داد. پنج پنج، شش شش. هفت هفت، هشت هشت، کیل نهم را می گفت مشت مشت کیل دهم: خدا هده برکت.

أولي *allā*: در رودخانه ها، جایی که عمق آب زیاد باشد و آب آن را کند و بی حرکت باشد گفته می شود که جای شنای مردم می باشد.

اویا *uyyā*: صدای بلندی است نامش را از این صدا انتخاب کردند این صدا را بیشتر چوپانان و گالشها در جنگل برای خبردار کردن یکدیگر سر می دادند تا آگاه شوند فردی یا افرادی آن اطراف هستند یا نه.

آیاخرزا *ayyāxbrzā*: پرنده ای است شبیه به پرنده ایبا. از آن کوچکتر و نوکش هم کوچکتر می باشد این پرنده بیشتر در شالیزارها به سر می برد و به خاطر شباht زیاد به ایبا، آیاخرزا به آن می گویند یعنی خواهرزاده ایبا.

بشت زیک *bštezik*: سوهان عسلی که برای ساختن آن از مخلوط شکر، ترشی، گردو و کنجد یا عسل استفاده می کردند به جای قند از آن بهره می جستند و بیشتر در شب نشینیها جهت مشغول شدن و سرگرمی مصرف می شد.

بِقْلُوم *b6qlum*: ترکه ای است که اغلب از درخت انار وحشی گرفته می شد اندازه اش حدود نیم متر به شکل کمانی درست می شد و دو سر آن را در گل فرو می کرد. یک از اجزای مهم تله به حساب می آمد.

برای اینکه پرنده گانی که در سحرگاه به دام می افتادند صدای بال زدنشان رویاه و موش خرمایی را آگاه نکند تله را بقلوم بینی می ساختند یعنی نخ تاب داده که سر آن را می بافته شده دم اسب نصب می کردند (تله تا) را از زیر بقلوم رد می کردند و در جایی که (تله خنه) می گفتند پهن می کردند تا مسیر عبور پرنده که آنجا بود زمانیکه پرنده در دام اسیر می شد به علت جثه بزرگ پرنده از زیر بقلوم نمی توانست عبور کند و قادر به بال زدن نبود.

بی سر دشت *bisardašt*: شالیزار وسیعی حدود ۶۰ هکتار که در قسمت جنوب روستای لمسوکلا غربی قرار دارد و در اینجا کلمه بی سر دشت مجازاً علاقه جزء به کل به شمار می رود که منظور کل شالیزارهای منطقه می باشد.

بینج بِنْشاجِمَه binjb6n6 šāj6m6 : زمانی که نشاکاری شالیکاران تمام می شد رسم بر آن بود که فردای آن روز پیراهن سفید بر تن می کردند ، تا نشان دهنده نشاکاریشان پایان یافته با سرافرازی و نشاط تو محل قدم می زدند.

پور بن اولی pure bene'uli : در قسمت جنوب غربی روستای لمسو کلا یک منطقه مرتفعی به نام «قلعه کتی» قرار دارد که پایین این منطقه رودخانه کلا هرود در جریان است که در این قسمت رودخانه جای پر عمقی (اولی) وجود دارد که به «پور بن اولی» مشهور است . جای شنای مردم منطقه می باشد.

تلار t6lār : جایی است برای زندگی گالش ها که در بعضی تلارها شبها گاوها را در آن جای می دادند و یک قسمت آن را تخت می زدند که گالش در آنجا برای محافظت گاوها شب را به سر می برد . برای ساختن این محل فقط از الوار و چوب استفاده می کردند و پشت بام آن را با تخته هایی که خود گالشها می ساختند به شکل سفال بندی درست می کردند تا از نفوذ باران جلو گیری کند.

تله مار tal6mār : شاخه محکم و انعطاف پذیری که معمولاً از درخت انار و حشی گرفته می شد تهیه می گردید که قسمت پایه آن که کلفت تر بود را به شکل خمیده در گل فرو می کردند و «تله تا» را بر سر دیگرش محکم می بستند.

تیرشیش tiršiš : تیر، درخت توت می باشد و شیش ، تر که . تر که درخت توت که خیلی محکم و حالت پذیر است در زمان جینگا زدن «خرمن کوییدن» جینگا زن برای اینکه کترل اسبها را داشته باشد . و اسبان متوقف نشوند این تر که را روی سر ش می گرداند.

تیل بِخِرَد لِينَگ tilbax6rd6ling : تیل ، گل ، بخرد، خورده ، لینگ ، با شالیکاران از بس که در شالیزار پایشان با گل تماس دارد پوست پایشان زرد می شود و باعث خارش شدید پایشان می گردد که بعضی برای درمانش پایشان را حنا می بندند.

تیمجار timjār : خزانه بذر . که اینجا خزانه بذر شالی می باشد . در قدیم خزانه ها، آزاد و سرباز بودند که مشهور بودند به «هوایی تیمجار» ولی این سالها به خاطر یخ نزدن و سردی نگرفتن بذر در خزانه پوشش پلاستیکی روی آن قرار می دهند که به تیمجار مشهای مشهور می باشد.

جانور jān6var : حیوان درنده ، در اینجا منظور از جانور گرگ می باشد . جت ālāz : وسیله چوبی است که به خیش نصب می شود و به شکل حمایل برگردان و رزا قرار می گرفت تا ورزبا استفاده از جت بتواند خیش را همراه خودش بکشد و زمین را شخم بزند.

جوحاق q[u]jāq : برنده ای است بزرگتر از پرنده توکا که رنگ پرهایش آبی و سیاه می باشد و صدای آن مانند صدای غاز است.

جينگامال jingāmāl : محلی است برای خرمن کوییدن شالی چاکسر čāksar : منطقه ای که کنار رودخانه یا در حاشیه رودخانه و جای باصفا و تفریحگاه می باشد.

چالخیس čālxōs : چاله، فرو رفتگی زمین، خس، خواب رونده. پرنده ای است که مشهور به «چال خسبک» می باشد. بیشتر در شالیزارهای درو شده از شالی به سر می برند.

چش روشنی čōšrušeni : شیرینی، هدیه. در قدیم اولین بار شالی که به خانه می رسید صاحب خانه به آورنده آن بار در سفره ای انار یا انگور یا انجیر یا میوه جات دیگر به عنوان چش روشنی می داد.

چورو چکاč ur o čōkā : چور، علف هرز به نام «سرف» می باشد و دیگر علفهای هرز که همراه آن رشد می کردند چکا گفته می شد. شاید به اسم اتباع همراهش می آمد.

داز dāz : ابزاری است فلزی با دسته حدوداً یک متر از جنس چوب از خانواده تبر، که کار بریدن بوته های خار دار و شاخه های درختان را انجام می دهد.

دمرس dōmres : دنباله ریسیده شده قسمت دنباله «تله تا» که با نخ های متفاوت از جمله نخ کنف ساخته می شد.

رجاčāj : ستاره صبحگاهی که بسیار درخشان می باشد.

رم rōm : جایی در جنگل که درختان انبوه و بوته های خاردار زیاد باشد که نفوذ آن به آسانی ممکن نگردد نام دیگری خرابه می باشد.

زغالی zōqālli : پرنده کوچکی است که شبیه به گنجشک اما دارای پرهای تیره تر که جای زندگیش بیشتر در بوته های خاردار تمشکی می باشد.

ساعت اشانه saqt'e šānō : تقویم نگاه می کردند

سبز چنگل sabze čangōl : چنگل، چغندر در زبان محلی برای اغراق در سبز بودن، مثل سبز چنگل را ادا می کنند یعنی بسیار سبز کنایه از سرسبزی زیاد.

سنگ تک sangetōk : نوک سنگی، پرنده ای است دارای منقارهای کوتاه و قطور و سفت از پرنده سار کوچکتر و بیشتر در زمستان دیده می شود و غذای اصلیش در جنگل و لیک می باشد که با منقار قویش هسته آن را می شکند و می خورد و غذای دیگریش می تواند میوه درخت داغ داغان باشد چون میوه آن بسیار به ولیک شباht دارد.

شب چره šabčarō : در شب نشینی قدیم خوردنیهایی که برای سرگرمی بر سر سفره تدارک می دیدند از جمله: بشت زیک، بادونه - کثی دله - کثی کشی -

شیر بدی گنم و ... راشب چره می گفتند.

شتر سنگ : šōtōrsang :

در دویست متری شرقی روستای سربورا منطقه ای در حاشیه رودخانه کلاهروod وجود دارد که وجه تسمیه آن به خاطر وجود داشتن دو تا سنگ عظیم الجشه که شاید ارتفاع آنها به ده متر می رسد می باشد که بعد از گذشت زمان با سیلابی که در این رودخانه جاری می شد گل و لای آن سنگها را در کام خود گرفتند و اکنون جز مقدار اندکی از آن دیده نمی شود.

اینجا به خاطر داشتن آب پر عمق، ماهی فراوانی دارد و جای شناور مردم است.

شیشمیل : پرنده ای است بزرگتر از «توکا» رنگ بال و پرش قهوه ای روشن مثل رنگ پرنده ایها می باشد.

صوّال بیزی *: su'ālbizi*

صوّال ، پیشانی ، صوّال بیزی کنایه از اخم کردن نگران شدن عصبانی شدن.
کَر kar: خرم من شالی که به دو نوع صورت می گرفت. یکی «بنه کر» که روی زمین شالی را خرم من می کردند.

دوم دار کر: شالی را به شکل مخروطی روی داریست چوبی کپه می کردند.
کِرفا kōrfā: وسیله ای است برای صید ماهی که اجزای سازنده آن چوبی تقریباً به اندازه ۱/۵ متر که به شکل نیمدایره می سازند و تور پاره شده ماهیگیری را دور ترا دور چوب می بندند.

کَل kal: حمامی که در شسته شود و مردم برای استحمام به آنجا ترورند می گویند حمام کل شده است.

کَلْ kel: شخم زدن ، یک شالیکار برای آماده کردن زمین باید سه بار زمین را شخم بزند. یک کل که همان ورز است دکل یعنی شخم دوم سه کل یعنی شخم سوم که زمین آماده می شود برای لوش زدن که این وسیله سبب تسطیح شالیزار می شود .

کِلاج بنه سَر kōlājebnōbsar: کلاج - کلاع - بنه سر ، روی زمین در روزهای برقی بوشش سفید برف روی زمین را فرا می گیرد اما منطقه های کوچکی که برف آن آب می شود زمین خود را نشان می دهد و چهره سفید و سیاه زمین به شکل رنگ پر کلاع سفید و سیاه می گردد که به خاطر این منظره با

آن کلاج بنه سر می گویند. که بیشتر اوقات پرنده گان برای پیدا کردن غذایشان آن قسمت که برفش آب شده است می نشینند.

کَلِكْ رِكِينِه : *kal6k r6 kannin6*
کنایه است از به پایان بردن ، تمام کردن ، راه را باز کردن.

کَلَه وَنَگْ vang: *kall6*
کله - سر ، ونگ - صدا زدن

در عروسیها قدیم و به ندرت در عروسیهای امروزی نشان هلله و شادمانی بود و خبر رسانی و اطلاع دادن از این که عروسی بر پاست «کله کی» و بیشتر در موقع حساس ، مثلاً زمانیکه داماد را به خانه عروس می برند نرسیده به خانه عروس این صدا را در می دادند تا خانواده عروس مطلع شوند که داماد در حال آمدن است.

گَدِ تکِيَه : *gadetakkiy6*
تکیه بزرگ و قدیمی است در روستای مقریکلا بزرگ که بنایی است تاریخی و زیبا که در قدیم مکتب خانه بوده است . دانش اموزان تا کلاس ششم قدیم تحصیل می کردند.

این بنا به سرمایه و سرپرستی سرتیپ عبدالحسین خان ساخته شده است و در روز عاشورای هر سال دسته های زنجیر زنی و سینه زنی روستاهای اطراف به این تکیه حضور می یابند که با صفاتی عاشوراییش وصف ناپذیر می باشد.

گُپُنو gupenu: گو ، گاو (ورزا) کسی که به دنبال ورزا جهت شخم زدن زمین مهارش را به دست می گرفت.

لالوت lālūt : به کل لحاف از جمله زیرانداز ، روانداز و دیگر چیزها ... گفته می شود .

لاون lāvan : لا ، لحاف . ون ، بن و بند . لحاف بند ، قبلًا لحاف را در لاون قرار می دادند و در گوشه ای از اتاق روی هم می گذاشتند . لاون دو نوع است . قبلًا با نخ می ساختند به نام چادرشب و اکنون کیسه های نایلونی را برش می دهند و چندتا را با هم می دوزند برای حمل و نقل شالی درو شده و خشک شده به جایی که می خواهند کپه شالی یا «کرا» درست می کنند .

لمسو کلا بزرگ lamsukulābuzury :

روستایی است در منطقه بندپی غربی شهرستان بابل که در شمالش روستای مقریکلا بزرگ و در شرقش روستای سفید طور و در غربش روستای پایین بورا و در جنوبش شالیزار بی سردشت و بعد از آن جنگل زیبای «قله گردن» و در جنوب شرقی آن منطقه جنگلی است که روستای کوچکی به نام «پولادسی» که جزو روستای لمسو کلا محسوب می شود قرار دارد .

لوچو lučlu : کشتی پهلوانی استان مازندران است . لو ، به معنی بالا ، نوک هر چیز ، چو ، یعنی چوب به خاطر این لوچو نهادند که جوایز پهلوانان را که بیشتر پارچه های شلوار و پیراهنی بود روی چوب بلندی می بستند و آن را کنار میدان کشتی می کاشتند . که بعد از اتمام کشتیها جوایز را به پهلوانان تقدیم می کردند .

میسیک miyōk : می ، مو ، موی کوچک یکی از اجزای دام سنتی بوده است که کار اولیه را انجام می داد ، تار مویی بود از دم اسب که به شکل افقی کشیده می شد و با برخورد پایی پرنده گان یا تنہ آنها می افتاد و سبب می شد که دام عمل کند .

ولڈرزن valdarzōn : ول : کچ - درزن : سوزن سوزن سرکچ : قلا布 ماهیگیری

هرمو hōmu : هر ، آن چیزی که یکدفعه حاصل می شود زمانیکه کوهستان را باران شدید فرا گیرد سیلاپ ناگهانی سرازیر می شود که کسی متوجه جزیانش نمی باشد که این نوع سیلاپ بسیار خطرناک می باشد چون بدون خبر و نشانه جریان می یابد .

(پایان)